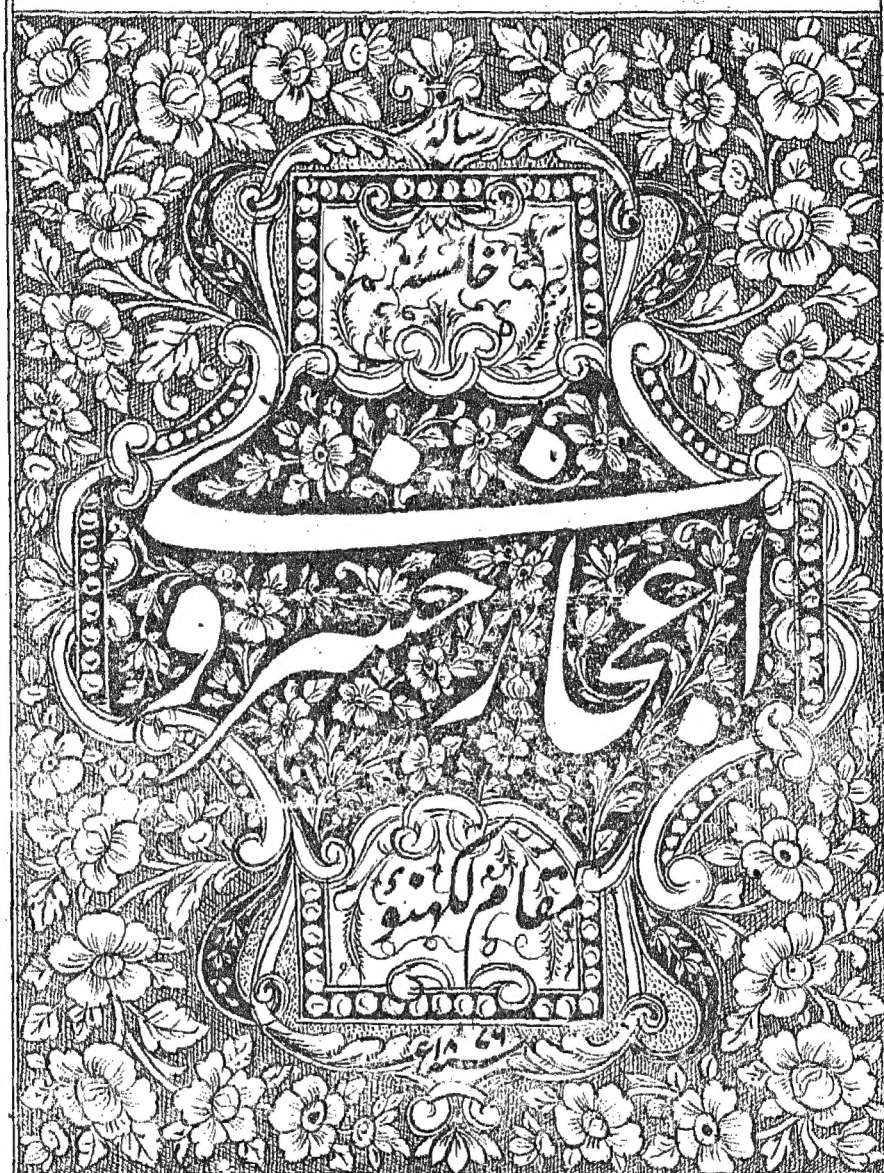


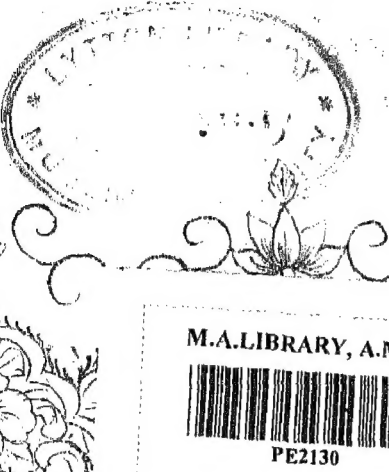


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



در طبع منشور  
در طبع منشور

این کتاب در دسترس است  
 در کتابخانه مرکزی  
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
 تهران  
 تاریخ ثبت: ۱۳۸۵  
 شماره ثبت: ۱۳۸۵



M.A. LIBRARY, A.M.U.

PE2130

بسم الله الرحمن الرحيم

الرساله الخامسة في السوابق من المشاهير على ستة خطوط  
 درین سیاه نسبت و خرافات

درین رساله که از قلمت تکلف بخوان فلان مذهب خاصه و سوابق که  
 که پیش ازین پدید آمدن و قائل از دو خاصه رنگ یافته و خاصه چون  
 درین پیام و وات پرتو بخیرین کاتب که آن و یک سواد است که  
 جمع سوخته آنرا پخته کاران بپا نشی تمام خدا و روح می سازند  
 این پخته های قدیم اگر چه پخته شده است که کسی را از سواد آن خبری

این کتاب در دسترس است  
 در کتابخانه مرکزی  
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
 تهران  
 تاریخ ثبت: ۱۳۸۵  
 شماره ثبت: ۱۳۸۵







نسخه و در وقت قیامت اگر بنویسد ۱۲۰  
در کتاب معنی گاه بهشت ۱۲۰ از کشف التلوات و کار است تا من و خداوند  
و در کتاب معنی گاه بهشت ۱۲۰ از کشف التلوات و کار است تا من و خداوند  
و در کتاب معنی گاه بهشت ۱۲۰ از کشف التلوات و کار است تا من و خداوند

[illegible]













[illegible]





۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴

۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰


احوال ایشان رعایتی هر چه قوی تر نماید و حصول این نعمت نامه مستلزم گردند  
 از تعلیم طب و شادمانی و تحقیق نشاط و کامرانی خطی کمال و نصیبی شایسته  
 و دعای دولت فائده که حامی بقیه اسلام و مسلمانی و حارس حق است  
 فی آثار الکیل و اطرائ النهار و زود وقت و عز حال خود سازند تا بحسن عبادت  
 آن دعا گو یان غیبت که محاسن بی ریب اند و برکات و نعمات صاحب  
 ایشان در صبح و مسافر آخر عمر و آن که در مستقبل ایام به نیت صاحب  
 ان شاء الله در استیصال کفره هفت اقلیم هم خواهد شد یا بشارت  
 فتح و فیروزگی کفایت پذیرد و بشیعه الله و عونه این نامه به نسبت قلم خوانده  
 عنوان غنایت یزدانی و هدیه هدایت جاودانی ملازم سرمایه زندگانی برادر  
 جانی و سیاحت الالمانی تاج الدوله والدین و رة التاج المعانی باد و سواد  
 هندوستان که با خط بغداد و بار میخواند و دوا و اقلیم قاپچم را می ستوی  
 بالکلی الامی کاتب حروف خسرو لاجین سلطانی که سوره اخلاص آن است  
 رحمت رحمانی را چون سبع مثالی بر صحت مصحف ضمیر نگاشته است و در  
 صندوق سینه بداشته اوراق شناسی خواند و حاشیه دعای نویسد و شمس  
 آن جال بمثال که بطهران محاسن موشع است بغایتی می نماید که اگر مشکین

۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]





1451

۱۰۰

۱۰۰

11-12-13

بہار

سید

14

مالہ خانہ

— ۱۰ —

تاریخ

20

سندھ

۶۲

1942

۱۰۰

و میگویم حق و داد و نون و دل  
 نه الف باضم خلاف کننده و نه  
 بزرده ایست از کشف  
 بنیکو کار بیا و بنیکو سها و اوجم لطیفه است  
 از کشف  
 صاحب فن با  
 باطن ای سوزنده دل  
 اعتدال الکسر میان نشدن در گرسه  
 و برابری چون  
 از اعضا اندام چه جز دگر گویی گناید بپایند  
 انسان دود و دهنند و با هم عدل  
 یعنی برابری دارند و این معنی است

و در کتب  
 راجع از نون  
 و چینه ۱۲  
 و خط  
 از نون  
 و در وزن  
 و یک کتبی  
 و در وزن  
 و در وزن  
 و در وزن  
 و در وزن

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴

ساله خامسه اعلى از حسن و جمال

۱۴ از غنایات دولت پادشاه پور و پادشاه

۱۳۰۰

۱۱۲

و در میان انصار و ائمه شیعه  
و در میان خودی و شیعه

برگشتن از خروغ و خفت بایه  
توانا بکاسه

کتابخانه ازجمله خانوادہ و...

سید احمد رضا علی صاحب مدظلہ العالی

[illegible]

پیادته مراد از خوشنویسی  
 طبع اصابع الرحمن مشتاقان  
 انصاف هم چنین و آن خوشنویس  
 سوره که در این است و در این است  
 طبع اصابع الرحمن مشتاقان  
 انصاف هم چنین و آن خوشنویس  
 سوره که در این است و در این است

یمن السلاطین که بر کشیده پیدانده و بر بسته اصابع الرحمن است ایدانده  
 ید به معنای خدمت تا انصرام و بهر باره بشمار از گردش چرخ رنگاری مصفا و روشن  
 با و بحق سوره حدیثیت ایام پلارک شاهی تونی که در میجا به دلاوران دلیران  
 ز تو جهان گیرنده بند و خسر و که عاقد تحریر است قلم مثال در مقام خدمت  
 با قاست مرا هم زمین بوس سر بر جاشیه بساط انبساط می نهد و شب و روز  
 در سواد و بیاض مدحت و محبت خداوندی شبنم بر فرجی آرد و روز سه  
 بشب میرساند غرض ازین مقالات و عوض ازین مقولات یعنی بر آنکه  
 چون کاتب را با حساب قلم باز خواندی هست و از اهل تیغ بریدنی نه  
 گاه از گاه میان شبنم زبان آوران که خود را به تیغ نسبت می کنند و برانی  
 تیغ خویش را بر زبان خود و شمشیر می دهند دست در حائل کرده می شود که  
 تیغ را یکبارگی بر چرخ می برند و نیز می کنند و قلم را در دست زدنش می کنند  
 که اگر سخن از زبان قلم گویم بی زبان تیغ سخن بگویند و سینه روز قلم در دست  
 کرده دیگر سواد را به تفکیر می ورانیدم و پاکو پاسه و داند و در بر آهنگ  
 لطف می کشیدیم تیغ در کمر داشتیم زبانش بیرون می آمد و میخواست که  
 آن را بر زبان بگیرد قلم محض شد و بایستاد که اینک این کفچه لیس را

رساله خامسه اعجاز خنرو  
 در در اندود خوان و بهر باره  
 لفظ لطف از زبان قلم گویم بی زبان تیغ سخن بگویند و سینه روز قلم در دست  
 کرده دیگر سواد را به تفکیر می ورانیدم و پاکو پاسه و داند و در بر آهنگ  
 لطف می کشیدیم تیغ در کمر داشتیم زبانش بیرون می آمد و میخواست که  
 آن را بر زبان بگیرد قلم محض شد و بایستاد که اینک این کفچه لیس را

گرداننده محبت خود را حاشا  
 هر که از این است و در این است  
 طبع اصابع الرحمن مشتاقان  
 انصاف هم چنین و آن خوشنویس  
 سوره که در این است و در این است

نشستی جابل به پنج روی و قوت مراقب دستگیری میکنند و آب میدهند و مرا که  
 دو و چراغ خورده ام و بر جاکت علوم گذشته و بچندین سوختگی ما چاهل کرده  
 که از من چیز یاد را طرافت رسیده است هیچ جانم نمیکند بآمن پاره چند ان  
 بر آبی می فروشدند که همان تیغ از ایشان سرور کش می ماند تیغ خود بران من  
 تکیه داشت و با آئینه زانو خیال بازی میکرد از ان جنبی که قلم نبود خیالی درویش  
 راه یافت و از روی عکس روی در روی من کرد و گفت که از زبان من آن  
 سیه سر را بگوی که ای دوست من و تراش گردان دیوان سرفرواندا خدایا  
 چوبک نویسی خودی باشی یا نه چون جهانگیری نویسنده گی می نمای که صد  
 چونتو است چوین بیکت مان می تراشم گردا سبب من میگردد بیست  
 آن کس که زنده تیغ نمود راه دانی که سنای او چه باشد آنگنان بیست  
 که من در حرفت حرف دیتی ندارم اینک تمام منقوش من نقطه و حرف است  
 بیست تیغ من نقطه و حرف است اگرش نقش کنند حرف آن نقش هم از  
 نقطه نباشد خالی همه دانند که اگر از ان خود قلم سازم درین ثبت  
 از تو بار یک انگیز تر باشم و جز بلوح زر گذارش نکنم و لیکن مرا کار جاد و غمنا  
 می باید کرد از حرف کنار کرده ام نوشتن را بدینا که تو گذارشته همچون تو

نشستی جابل ای اندک نادان  
 دو و چراغ خورده ام و بر جاکت علوم گذشته و بچندین سوختگی ما چاهل کرده  
 که از من چیز یاد را طرافت رسیده است هیچ جانم نمیکند بآمن پاره چند ان  
 بر آبی می فروشدند که همان تیغ از ایشان سرور کش می ماند تیغ خود بران من  
 تکیه داشت و با آئینه زانو خیال بازی میکرد از ان جنبی که قلم نبود خیالی درویش  
 راه یافت و از روی عکس روی در روی من کرد و گفت که از زبان من آن  
 سیه سر را بگوی که ای دوست من و تراش گردان دیوان سرفرواندا خدایا  
 چوبک نویسی خودی باشی یا نه چون جهانگیری نویسنده گی می نمای که صد  
 چونتو است چوین بیکت مان می تراشم گردا سبب من میگردد بیست  
 آن کس که زنده تیغ نمود راه دانی که سنای او چه باشد آنگنان بیست  
 که من در حرفت حرف دیتی ندارم اینک تمام منقوش من نقطه و حرف است  
 بیست تیغ من نقطه و حرف است اگرش نقش کنند حرف آن نقش هم از  
 نقطه نباشد خالی همه دانند که اگر از ان خود قلم سازم درین ثبت  
 از تو بار یک انگیز تر باشم و جز بلوح زر گذارش نکنم و لیکن مرا کار جاد و غمنا  
 می باید کرد از حرف کنار کرده ام نوشتن را بدینا که تو گذارشته همچون تو

برای سرفروشیندگان و دستهای  
برای سرفروشیندگان و دستهای  
برای سرفروشیندگان و دستهای

برای سرفروشیندگان و دستهای  
برای سرفروشیندگان و دستهای  
برای سرفروشیندگان و دستهای

برای سرفروشیندگان و دستهای  
برای سرفروشیندگان و دستهای  
برای سرفروشیندگان و دستهای

دیوانه نیم که سر ز خط نویسندگان نهم وزیر دوستی ایشان سرفرو دادم بلکه هم  
پیش من سرفرو آید بیت آن شیخ منم که صند رسید انهم منی چون تو قلم  
حیدر که دیوانه هم دیاب فرو شدن لونی نوالی و من آتیم که بخون غرق شدن تو هم  
قلم سودانی که آن سرکشی تیج بدید سرفرو افکند و در خط شد پس بر فرم هم  
گفت که ای بازو بر ندا داشت که در هر جنگ جای برهنه می شوی و زبان آورده  
می کنی و اگر آشتی تو میسر چون بگشایدی لرزی اگر نگیرد زنت چنان بختی  
که خواهی در زمین فرو دروی جای که من بفرمانروائی مثال دهم و طغرای مملکت  
نویسم ترا که داند که زیر ران ساری مانده باشی و یازیر پهل مغرودی خریده آن  
و واکت باری هم باد و ال خود رود که هر چند سیدروانی سپید و دونه با من که  
کار فرمای تو ام میدانم که اینهمه تیر شدن تو از برای آن راست که از من شیخ  
کنی و لیکن من از آنسانیم که اگر بیت پیش من کار کنی منم و یکی بد هم و بگو  
که ترا شیخی نیری اگر هم برو بر کسانی که ترا دست کرده میدارند زبان آن  
کن بر جماعتی که متعلق ایشان خود را هم بر ایشان بر بند و از تعلق گسل که بقبی  
تا وقتی که مرا تو صاحب قلمی باشی خود دستت بگیرد و پیش من آرند کار تو  
بدان حد رسید که مرا قوت می نمای و پیش من آهن را قلم میکنی سیدانی که اگر

برای سرفروشیندگان و دستهای  
برای سرفروشیندگان و دستهای  
برای سرفروشیندگان و دستهای

برای سرفروشیندگان و دستهای  
برای سرفروشیندگان و دستهای  
برای سرفروشیندگان و دستهای



از آن تو قلم باریک انگیز شود از کلمه من سر موی شگاف آید که تا تیغ زدن نمید  
 تیر من بران در دلش در رفته باشد و دلش را چنان از جای برد که ترا هیچ کار  
 نتواند فرمود من خود تیر بودم که از بلند پرسیای خویش لکد خوردم و شکستم  
 و قلمم شد هم و آن روز که تیر بودم اینک روی و پشت پیکان را هم بوشن هست  
 که پیشتر در بند وصل بودی و چون تو در جدائی نه کوشیدی و از راست روی  
 در و نه دو دشمن در فتنی و هر دو را یکی گرومی تو خون خوار فغان که در پشت و هم  
 پیشتر خبر بدین کاری ندانی و از دور و فنی چنانی که هر جا که روی یک تن را میان  
 خویش و فنی اندازی و پیوند با را چنان از هم بری که پیشتر از هم آوردن ممکن بود  
 را با همی من آن قلم که هر که کاری دارد یکدم تواند که مرا نگذارد و عمره با  
 که تا بجای ای تیغ خونریز شود و کز تو کسی یا دارد و باز تیغ تیز چنگ طوطی رنگ  
 که آئینه باخویش داشت در سخن آمد و قلم بلبل زبان را گفت که ای کز پاپاک  
 و هم درازک و دو دوزخ که زانغ نوک که چون مرغ زیرک غلبه گرفتار شده  
 و سرت در پای دامی فرو مانده که هر چند زانغ پای زنی از آن اضم توانی  
 این چهارست که همه روز بر سیاهی و مرا نیز فعلی مفردان و زیر گابی سواران سنجوا  
 که این دو سب و آنه تعالی قشیل مراد و جفا حیا داده است و لا شمس بن الدین قلموا

این قلم باریک انگیز شود از کلمه من سر موی شگاف آید که تا تیغ زدن نمید  
 تیر من بران در دلش در رفته باشد و دلش را چنان از جای برد که ترا هیچ کار  
 نتواند فرمود من خود تیر بودم که از بلند پرسیای خویش لکد خوردم و شکستم  
 و قلمم شد هم و آن روز که تیر بودم اینک روی و پشت پیکان را هم بوشن هست  
 که پیشتر در بند وصل بودی و چون تو در جدائی نه کوشیدی و از راست روی  
 در و نه دو دشمن در فتنی و هر دو را یکی گرومی تو خون خوار فغان که در پشت و هم  
 پیشتر خبر بدین کاری ندانی و از دور و فنی چنانی که هر جا که روی یک تن را میان  
 خویش و فنی اندازی و پیوند با را چنان از هم بری که پیشتر از هم آوردن ممکن بود  
 را با همی من آن قلم که هر که کاری دارد یکدم تواند که مرا نگذارد و عمره با  
 که تا بجای ای تیغ خونریز شود و کز تو کسی یا دارد و باز تیغ تیز چنگ طوطی رنگ  
 که آئینه باخویش داشت در سخن آمد و قلم بلبل زبان را گفت که ای کز پاپاک  
 و هم درازک و دو دوزخ که زانغ نوک که چون مرغ زیرک غلبه گرفتار شده  
 و سرت در پای دامی فرو مانده که هر چند زانغ پای زنی از آن اضم توانی  
 این چهارست که همه روز بر سیاهی و مرا نیز فعلی مفردان و زیر گابی سواران سنجوا  
 که این دو سب و آنه تعالی قشیل مراد و جفا حیا داده است و لا شمس بن الدین قلموا

دقت  
 قلم  
 باریک

قتی سنبل الله انما انا بل حیا و عذر زبیر خون و در خیال چاه شد گواه من اند  
 و کفی بانه شیدا و بصفله و از لانا الحیدر مار و دشمن گردانیده و بر تیغ زن  
 اقله المشکین کافه از قوت بازوی خود اعتصام بخشیده که نانی باسیف  
 و از برای شستن لوث خون آلودگان معرکه اجم داده که السیف محار  
 للذئوب توای فی پاره خشک که کمی بر در جو که سمیت منسته رشته تابانی  
 منیده و گاهی در دکان ورزی قصب را اگر گردیده پیش من آمده و خود را  
 فرمانروائی بر تراشیده مرا با نوشستن عیب باشد که کس از نه  
 نسا زد و دست تیغ ترا بر فرمان چه تصرف بر کف دست و بر دست  
 گرفتار کرده اند تا با شارت انگشت ترا خدمت فرماید که اگر یک قطره سر  
 از خط فرمان بیرون نمی بی آب شوی هزار بار منی خط کشیده هنوز از دست  
 او خلاص نمی یابی با چندین زبردستی با چون می زیر دوشی زبان بازی کنی  
 مگر دسرداری که یک پیش من می آئی و سوز زده از پیش من میروی آن  
 شگافی که میان فرق تو کرده ام سر تو خیره دار که چاسوخته و بران جلای کرده  
 آنگاه فراهم آمده است باز در بند سر برانیدی آخر روزی شکسته و بسته  
 پیش منت خواهند آورد آنگاه دانم که بر سرست چه می باید کرد که اگر کمرت زبیر

کفی بانه شیدا و بصفله و از لانا الحیدر مار و دشمن گردانیده و بر تیغ زن  
 اقله المشکین کافه از قوت بازوی خود اعتصام بخشیده که نانی باسیف  
 و از برای شستن لوث خون آلودگان معرکه اجم داده که السیف محار  
 للذئوب توای فی پاره خشک که کمی بر در جو که سمیت منسته رشته تابانی  
 منیده و گاهی در دکان ورزی قصب را اگر گردیده پیش من آمده و خود را  
 فرمانروائی بر تراشیده مرا با نوشستن عیب باشد که کس از نه  
 نسا زد و دست تیغ ترا بر فرمان چه تصرف بر کف دست و بر دست  
 گرفتار کرده اند تا با شارت انگشت ترا خدمت فرماید که اگر یک قطره سر

کفی بانه شیدا و بصفله و از لانا الحیدر مار و دشمن گردانیده و بر تیغ زن  
 اقله المشکین کافه از قوت بازوی خود اعتصام بخشیده که نانی باسیف  
 و از برای شستن لوث خون آلودگان معرکه اجم داده که السیف محار  
 للذئوب توای فی پاره خشک که کمی بر در جو که سمیت منسته رشته تابانی  
 منیده و گاهی در دکان ورزی قصب را اگر گردیده پیش من آمده و خود را  
 فرمانروائی بر تراشیده مرا با نوشستن عیب باشد که کس از نه  
 نسا زد و دست تیغ ترا بر فرمان چه تصرف بر کف دست و بر دست  
 گرفتار کرده اند تا با شارت انگشت ترا خدمت فرماید که اگر یک قطره سر

کفی بانه شیدا و بصفله و از لانا الحیدر مار و دشمن گردانیده و بر تیغ زن  
 اقله المشکین کافه از قوت بازوی خود اعتصام بخشیده که نانی باسیف  
 و از برای شستن لوث خون آلودگان معرکه اجم داده که السیف محار  
 للذئوب توای فی پاره خشک که کمی بر در جو که سمیت منسته رشته تابانی  
 منیده و گاهی در دکان ورزی قصب را اگر گردیده پیش من آمده و خود را  
 فرمانروائی بر تراشیده مرا با نوشستن عیب باشد که کس از نه  
 نسا زد و دست تیغ ترا بر فرمان چه تصرف بر کف دست و بر دست  
 گرفتار کرده اند تا با شارت انگشت ترا خدمت فرماید که اگر یک قطره سر

کفی بانه شیدا و بصفله و از لانا الحیدر مار و دشمن گردانیده و بر تیغ زن  
 اقله المشکین کافه از قوت بازوی خود اعتصام بخشیده که نانی باسیف  
 و از برای شستن لوث خون آلودگان معرکه اجم داده که السیف محار  
 للذئوب توای فی پاره خشک که کمی بر در جو که سمیت منسته رشته تابانی  
 منیده و گاهی در دکان ورزی قصب را اگر گردیده پیش من آمده و خود را  
 فرمانروائی بر تراشیده مرا با نوشستن عیب باشد که کس از نه  
 نسا زد و دست تیغ ترا بر فرمان چه تصرف بر کف دست و بر دست  
 گرفتار کرده اند تا با شارت انگشت ترا خدمت فرماید که اگر یک قطره سر



[illegible]











کان زخمهای بیکران خوردم به هر آینه زخم خوردن و در آب و آتش در زخمی کار  
 من است و از فوت ذات آهنگین تخم و از آسیب روین نشان وی نتابم که در  
 تا چند گرم و سرد بر روی من رسیده است که اینقدر شده ام چون تو نیم که چون  
 سیه سیدی و خطمی آری و شلخ نوخیز ز بارسته با چنان گره محکم که تراست تا نبند  
 از وی چیزی نکشاید پس مشت بر من می بندی که هر چه من بزور باز و بگیرم خوشا  
 آن بجهله نگه داری و بچندین نقش بندی چیزی از ان بدست دیگران بدزدی  
 و مارا بدست دیگران گیرانی و از پی سیه کاری تو دست حله نویسندگان با  
 قلم شود و با چندین کثرتی خود را در نظر مردمان است می نمائی راست نیست  
 که سرتاپای تو همه سودا نقش و خیال انگیزی ست و مرا که جمله عالم جو انحر خوانده  
 و این مثل معروف است که تیغ جو انحر دبا شد و هر جا که ز ریت از آهین من  
 درشت آید چنانکه هر کس را من دست باشم او را ز در مشت باشد تو مجهول پیش  
 من آمده و جو انحر دی خود را بیان میکنی و می گویی که دو چراغ خود را هم تر میکنم  
 همان چراغ را که گماشتگان تو سوخته اند و دودش از سر سوختگی پیش من زبانه  
 خود روشن کرده است که سیه گری را بران داشته که او را چربیده است  
 و روشن چراغش فرو نموده و بسوخته و دود از نهاد او بر آورده و از ان سودا ترا

۱۲ برای آهین لفظ و بیکان روی  
 و برای گرم لفظ و سرد روی  
 لفظ و برای شلخ لفظ و برای  
 برای نوخیز لفظ و برای بارسته  
 شلخ لفظ و گره محکم که تراست  
 تا نبند لفظ و برای سیه سیدی  
 خطمی آری و شلخ نوخیز ز بارسته  
 با چنان گره محکم که تراست تا نبند  
 از وی چیزی نکشاید پس مشت بر من  
 می بندی که هر چه من بزور باز و  
 بگیرم خوشا آن بجهله نگه داری  
 و بچندین نقش بندی چیزی از ان  
 بدست دیگران بدزدی و مارا بدست  
 دیگران گیرانی و از پی سیه کاری  
 تو دست حله نویسندگان با قلم  
 شود و با چندین کثرتی خود را در  
 نظر مردمان است می نمائی راست  
 نیست که سرتاپای تو همه سودا  
 نقش و خیال انگیزی ست و مرا که  
 جمله عالم جو انحر خوانده و این  
 مثل معروف است که تیغ جو انحر  
 دبا شد و هر جا که ز ریت از آهین  
 من درشت آید چنانکه هر کس را من  
 دست باشم او را ز در مشت باشد  
 تو مجهول پیش من آمده و جو انحر  
 دی خود را بیان میکنی و می گویی  
 که دو چراغ خود را هم تر میکنم  
 همان چراغ را که گماشتگان تو  
 سوخته اند و دودش از سر سوختگی  
 پیش من زبانه خود روشن کرده  
 است که سیه گری را بران داشته  
 که او را چربیده است و روشن  
 چراغش فرو نموده و بسوخته و دود  
 از نهاد او بر آورده و از ان سودا  
 ترا

رساله خامه اعیان خسرو  
 ۳۸  
 لفظ و برای آهین لفظ و بیکان روی  
 و برای گرم لفظ و سرد روی  
 لفظ و برای شلخ لفظ و برای  
 برای نوخیز لفظ و برای بارسته  
 شلخ لفظ و گره محکم که تراست  
 تا نبند لفظ و برای سیه سیدی  
 خطمی آری و شلخ نوخیز ز بارسته  
 با چنان گره محکم که تراست تا نبند  
 از وی چیزی نکشاید پس مشت بر من  
 می بندی که هر چه من بزور باز و  
 بگیرم خوشا آن بجهله نگه داری  
 و بچندین نقش بندی چیزی از ان  
 بدست دیگران بدزدی و مارا بدست  
 دیگران گیرانی و از پی سیه کاری  
 تو دست حله نویسندگان با قلم  
 شود و با چندین کثرتی خود را در  
 نظر مردمان است می نمائی راست  
 نیست که سرتاپای تو همه سودا  
 نقش و خیال انگیزی ست و مرا که  
 جمله عالم جو انحر خوانده و این  
 مثل معروف است که تیغ جو انحر  
 دبا شد و هر جا که ز ریت از آهین  
 من درشت آید چنانکه هر کس را من  
 دست باشم او را ز در مشت باشد  
 تو مجهول پیش من آمده و جو انحر  
 دی خود را بیان میکنی و می گویی  
 که دو چراغ خود را هم تر میکنم  
 همان چراغ را که گماشتگان تو  
 سوخته اند و دودش از سر سوختگی  
 پیش من زبانه خود روشن کرده  
 است که سیه گری را بران داشته  
 که او را چربیده است و روشن  
 چراغش فرو نموده و بسوخته و دود  
 از نهاد او بر آورده و از ان سودا  
 ترا

نرنامه داده تا از آن سبب صد بار پیش و دو دواست سیه کاسه شده و سودا  
 سیه کاسکی در سراسر او فرو در ریخته چنانکه اگر باز زبان تنگ شده پیش او روی و سر  
 زیر و بالا کنی سر زبانست بجای آب ترکند بلیت و انگهی آب چه آن تیره و تاریک  
 چنانکه فی توان خوردن فی روی توان شستن دست به با چندین مساک  
 از روش می صبی و خود را لیس تواریخ متقدمان و متاخران می خوانی سرگند  
 اول یار کن که آخر خود روی بوده اول روز از آن زمینی که نشو و نما یافته  
 تو کم اصل را متاصل و بند در پائین پیش من آورند و من بندت  
 بکشتادم و هم منت ستر نیز نام نهادم و هر بار زبان خود در دهننت  
 سپردم تا زبانست راست شد و تجریر و خط از زخم زبان من رسیدی  
 هنوز هر بار باز زبان شکسته پیش من می آئی و زبان را درست می کنی و میگرد  
 سوداها بسیار در سرت میگردد که زبان دراز کرده هر چه از زبانست بیرون  
 می آید بیرون میدی و با کاغذ که ظریف و لطیف دارد و طریق آمد و شد بر پای سیه  
 و بدو زبان سخن میگوئی این بیت تمام حسب حال تست رباعی بان ای  
 قلم از تیغ رسیده که توئی و در چه تاریک خزیده که توئی و ای سزده با  
 تاریک و سیاه و مار و زبان و دم بریده که توئی و قلم ازین فوئیکر

در دواست  
 رسیده سودا و غیره به سواد خط  
 و هر سواد خط زبان او برای  
 رو کرد و فرو دواست لفظ خاک بر  
 و زود به سواد خط با چه سواد خط  
 بالا و برای تیره لفظ که  
 و برای مان که در چنان است لفظ  
 خوردن و برای خوردن لفظ  
 دست و شستن و خوردن لفظ  
 اس که لفظ و شستن و خوردن لفظ  
 رساله خواه که چهار فصل  
 تواریخ لفظیاد و براس خود و  
 لفظ زین نشو و نما و بر اصل لفظ  
 متاصل و بر لفظ لفظ  
 برای دهن لفظ لفظ  
 راست لفظ تجریر و خط و شکسته  
 و برای آئی لفظ روی و خط و  
 در می آید رسیده برای لفظ  
 بدن و برای لفظ



دین و مسیحی و کافر  
دروانی و دزدان  
دشمن و دشمنان  
دشمن و دشمنان  
دشمن و دشمنان  
دشمن و دشمنان  
دشمن و دشمنان

که مارش خوانند از خود گزیده شد در سوراخ دوات و کر و منگمه مارافسار  
اویم با فسون برونش آوردیم و بازی بالائی غیش براندم روانی و ندان فرود بود  
و آب و من فرودیت که ای دوروی زنگار در سینه که از کافر و مسلمان هر که ترا کشت  
کر و از ان او شوی و عاقبت دستگیر در پشت دبی و دوروی خود با شتی و دریا  
مراد از شتی که صفت یگانگی احدی دلی از زبان نیزاید که حامل می انبیا ام و جمله  
علم و هم را که خوشی است در دلم قید خود می آرم سیکوئی که زبانت من است می کنم  
زبانم و لوح محفوظ را است شده است که پیوسته محرم اسرار غیب بود ام و جمله علم و  
عالم را شسته من نبشته ام و سبق السان است کرده ام وقتی از اوقات بر نویسنده گان  
و یوان هم سرناخی آمد و شدی دارم هم بدان قدر ما خودم که اگر ایشان بعد و هم  
وزوی کنند آنرا بر من موجه میکنی و خود را صاف دل صورت می بندی و این تصویر  
در دل تو نمیکرد و که با سری ترا شیده شب و روز صبح تا شام و در قیام و سجود و  
قرآن و اعمی طرف اللسان ارم و در جمله سیاهی و سپیدی عالم گشته ام و شتی با  
زده و اما الحق و اما الفرق هر دو مطلق کرده ام و در زاویه قلمدان باده و پنج و بار  
حسب و اصل خود مقیم شده و از شیری چنان کشته که چون بمراقبه سر و صورت  
فردی برده اسرار غیب را کشف بیرون میدهم عیب سیه کا سکی پیش من می نمی

نظم مسلمان و  
بازی ای این بازی هم کنند  
برای قلم نظراتش و برای یگانگی  
نظم و برای زبان لفظی و برای  
انبیا و برای علوم لفظی و برای  
و ام لفظ قیام و برای انبیا لفظ  
لوح محفوظ و برای اسرار غیب  
علم لفظ عالم و علوم و قلم و شتی

### رساله خامس در اسرار

نویسنده گان و دیوان و برای  
نظم و برای آید و شتی  
نظم و برای و در قیام و  
نظم و برای و در قیام و  
نظم و برای و در قیام و  
نظم و برای و در قیام و  
نظم و برای و در قیام و  
نظم و برای و در قیام و

سیف لای و خالین  
نظم و برای و در قیام و  
نظم و برای و در قیام و  
نظم و برای و در قیام و  
نظم و برای و در قیام و  
نظم و برای و در قیام و  
نظم و برای و در قیام و

[illegible]



لک نصیحت  
 و اما در این مختصر نماند  
 تا به این حد رسید که در این مختصر  
 و اما در این مختصر نماند  
 تا به این حد رسید که در این مختصر

روی سرد انهم بیا تا را بتو نمایم که چو سب خشکی و آن هم نمی با چنان قامت ضعیف  
 خود را بگش خرامی انگشت نهاده و تو سست نیل در بنا گوش خوابان می خرس  
 و از اینجا بدینا که خشمش می و از خشم خشم میل داری از خشم بالاتری دوی و  
 مناسب انگشت و نیز لفظ گوش و خشمش مناسب است  
 می و دانی و در کرشمه ابروی لنگی و زرد یک لب بیسایه خال بوسه می زنی و از کا  
 تو داغ هم می ماند تیغ درین خیال بازی بود که ناگاه مری در آمد و آینه برست  
 سن و ادین گفت اینک سرگذشت تو صورت کرده آینه جوهر مرار و روشن  
 گردانیده و مرا نیز چیزی روشن است آینه روی بگردانید و فقر قفا نمود و  
 نمایشی که در دل داشت بر طریق بهتر بیرون داد که همه روی در روی من آرند  
 و خیال بینی می کنند صورتحالی که مرار و روشن است از آن او و از آن هر که هست  
 بنایم شغوی من آینه ام راسی را پناه که روی کسی را ندارم نگاه پیک  
 با چرا گویم از بشنوی به ز حال تمام صورتی معنوی به تراشیده سر صوفی بر این  
 همان آنچنان آشکارا چنین که قلم از آینه چون تصویر خود آنچه بود باز یافت  
 و برای همان لفظ آشکارا استفاده و برای لفظ چنین  
 گفت که ای آینه من اگر کرده ام و گرنه تو باری ندیده و نشنیده از خویش  
 نقشی انگیزه و مردمان را در خیال انگیزه و یک تر عیب نیست که عیب  
 و پیش و دیگر و پس دیگر بیا هر با صفتی تمام روی می نمائی و در باطن سخت تیره و

و اما در این مختصر نماند  
 تا به این حد رسید که در این مختصر  
 و اما در این مختصر نماند  
 تا به این حد رسید که در این مختصر  
 و اما در این مختصر نماند  
 تا به این حد رسید که در این مختصر

رساله خامسه عجا حشر و

و اما در این مختصر نماند  
 تا به این حد رسید که در این مختصر  
 و اما در این مختصر نماند  
 تا به این حد رسید که در این مختصر  
 و اما در این مختصر نماند  
 تا به این حد رسید که در این مختصر

و اما در این مختصر نماند  
 تا به این حد رسید که در این مختصر  
 و اما در این مختصر نماند  
 تا به این حد رسید که در این مختصر  
 و اما در این مختصر نماند  
 تا به این حد رسید که در این مختصر





[illegible]

و دیگر تراش قطار از پیش  
 حرف و لفظ از مناسب شیخ و قلم و پر  
 و نیز بر وزن لفظ معجم **الله** پیدایا که در کتب  
 مشهور و آثار عربی و حضرات و فاضلان و ادیبان بوده و  
 مثنوی و آثار کاتبین و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات  
 مازندران و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات  
 گویند که لفظ و کلمات و کلمات و کلمات  
 به یهوده و یغما و دنا و سوز و زهر و زهر و زهر  
 شش و حکام و دین و مغان و دین و مغان  
 آسمانی است و یغما و دین و مغان و دین و مغان  
 از کتب و کلمات و کلمات و کلمات  
**الله** صوفی و کلمات و کلمات و کلمات

باز در آن گفتار گفتار  
پانجم فارسی بر وزن بلاد و بر معنی شیر  
و شیر زن بجای راز و رقت لایم هم  
نوشته اند که قراوی باشد اب و در  
قراوی لفظ باریک و در  
وید و در اینام لفظ میان وید و غیره  
و در کاتب برستان لفظ باریک و در  
لفظهای و صفای و سدید لفظ و است  
و اندام و سر و در اینام لفظ قراوی و در  
فی لفظ صوف و در آن و نیز لفظ قراوی  
و در و در اصل صوف لفظ صوف و در  
و در و در لفظ اول و برای که در لفظ  
ت لفظ و در

۱۰۰



[illegible][illegible]



[illegible]



[illegible][illegible][illegible]

جمع تیغ کنرا  
 نند یار شتی  
 رارسه سیکو  
 درج و هر چه  
 وقت یا  
 در بازو  
 پیش نیم که  
 دستش  
 در هم که  
 در بران  
 را آفکند  
 سی بخیرت  
 ست سن  
 در او را که  
 آن سیف

و در خانه خود یک کلاه بر روی و این مثل راست است که گفته اند که مصحح تیغ کز را  
 نیامد که باید ساخت و در پاتمی ای تیغ که از کثرتی سبزه افراخته اند و بارش  
 منت و در آن است انداختن کلاه که در کثرتی که راست است و در اصل و در راست است که  
 که کثرت ساخته اند و بدین سیاق قلم در دست شریک بود و تیغ در بند جرج و هر چه  
 قلم سلسله شد تیغ جواب میداد و نگاه قلم هر سوی و در دست بود و در دست یا  
 روی بهین که که خسر و تو ترکی و گوهر پی می را و دستگیری کن که قوت میان بازو  
 اثر است جوایش و ادم من که ترک است و لیکن صورتی پیش نیم که  
 کار من جز با قلم صورت نه بند و در این دست است چنانکه نام من و دست بر  
 اثر هم آمد و شری نکند اما بر تو پیج و دستی ندارم و لیکن مخدومی دارم که  
 هم سیفی است و هم قلمی سیفی مرا و راست در زخم و دستی تمام و بران  
 آهنی تن خط نیست نام و سیفی بجای است که بزخم تیغ کوه را قلم کند  
 و کمرش بر قلم مشامی است که از نوک قلم سوی ششگاه مرا بر چه گوی بخد مت  
 ایشان دست در میشود که او سیف است و من کلک او و در دست من است  
 و این نان نیست که شما هم نمیدانید و بران هر دو گانه دستی تمام ندارد و اگر  
 هر دو مخالف متقی شوید من که مصطفی پاک گوهر انجم از روی صفا آن سیف است

۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵۰  
 ۱۵۵۱  
 ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۳  
 ۱۵۵۴  
 ۱۵۵۵  
 ۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۵۹  
 ۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱  
 ۱۵۶۲  
 ۱۵۶۳  
 ۱۵۶۴  
 ۱۵۶۵  
 ۱۵۶۶  
 ۱۵۶۷  
 ۱۵۶۸  
 ۱۵۶۹  
 ۱۵۷۰  
 ۱۵۷۱  
 ۱۵۷۲  
 ۱۵۷۳  
 ۱۵۷۴  
 ۱۵۷۵  
 ۱۵۷۶  
 ۱۵۷۷  
 ۱۵۷۸  
 ۱۵۷۹  
 ۱۵۸۰  
 ۱۵۸۱  
 ۱۵۸۲  
 ۱۵۸۳  
 ۱۵۸۴  
 ۱۵۸۵  
 ۱۵۸۶  
 ۱۵۸۷  
 ۱۵۸۸  
 ۱۵۸۹  
 ۱۵۹۰  
 ۱۵۹۱  
 ۱۵۹۲  
 ۱۵۹۳  
 ۱۵۹۴  
 ۱۵۹۵

[illegible]











[illegible]





لفظ تراش کا تبار کلک  
 مکتبہ جامعہ بالفتح کجاست و تراش کا تبار کلک  
 مکتبہ جامعہ بالفتح کجاست و تراش کا تبار کلک  
 مکتبہ جامعہ بالفتح کجاست و تراش کا تبار کلک

مطوف گردانیدم باری کلک تراشیده کاتب تراشی بدست در  
 بیت از روی قلم در آورم گاه تراش چندان گوهر که در قلم در نایب  
 خطائی که در شاید بر صغیر انبساط ثبت افتاد بسکین ختم حک فرماید  
 تنای بی قطع و بقای نامقطع باد آیین خط دوم و نسبت تجوید و آبا و علو  
 مشتمل بر دو حرف حرف اول در تقویم و قائلان نجوم حرف و م  
 در بیان آبا و علوی مصرع مصرع برای قرن نیکو حرف اول  
 در تقویم و قائلان نجوم نامه سومی نجوم و نسبت از نجوم تا این  
 انجم در شمار تقویم افلاک و گوهر کو اکث در حساب تخم خاک باشد انجم  
 گوهر سحر و و انجم کو اکث سحر و از مطالع جبهه سیون و طول طلعت  
 همایون خداوند و برادر هم شرف الانام کامل الایام نجم المله والذین  
 شمس در حقیقه القائلان بدر منازل الکمال نور حقیقه احوال و سراج  
 مقامه المتعال فی الغد و الاصل طالع و لامع با دار خضیض و بال  
 و کسوف زوال بروج منقلب و سپهر تقال در عصمت ذوالجمال و بی  
 و اصحابه کالنجوم دوستانه ایگانه خسر و سلطانی که دیوانه آن بلال عرب  
 عرب است و عمر و عمره مبارک چون شعاع مهر روی شنابر زمین را

عرب تراش کا تبار کلک  
 مکتبہ جامعہ بالفتح کجاست و تراش کا تبار کلک  
 مکتبہ جامعہ بالفتح کجاست و تراش کا تبار کلک  
 مکتبہ جامعہ بالفتح کجاست و تراش کا تبار کلک

کرده ساله خامسه عجب خسر و  
 شاعریم و نام در ویشی که  
 مطالع و مطلع و مطلع و مطلع  
 طالع و مطلع و مطلع و مطلع  
 بر بلند و بلند و بلند و بلند  
 را مطلع و مطلع و مطلع و مطلع  
 معلوم و معلوم و معلوم و معلوم  
 از تجلیات و تجلیات و تجلیات و تجلیات  
 و از اسرار و اسرار و اسرار و اسرار  
 اورا بنور باطل و نور باطل و نور باطل و نور باطل

در این کتاب تراش کا تبار کلک  
 مکتبہ جامعہ بالفتح کجاست و تراش کا تبار کلک  
 مکتبہ جامعہ بالفتح کجاست و تراش کا تبار کلک  
 مکتبہ جامعہ بالفتح کجاست و تراش کا تبار کلک

مکتبہ جامعہ بالفتح کجاست و تراش کا تبار کلک  
 مکتبہ جامعہ بالفتح کجاست و تراش کا تبار کلک  
 مکتبہ جامعہ بالفتح کجاست و تراش کا تبار کلک  
 مکتبہ جامعہ بالفتح کجاست و تراش کا تبار کلک





ضمیمه است که در آنکه اندر آنچیز سلطان مشرق ناصر الدین و والدین نصره الله  
 فی الدین و والدین از مقام محمود چون غیر اعظم بر خیزد کشور کشانی بیع زمان او  
 طلع کرده با مطلع او ده در سید و هلال را پیش در آب سر و چون ماه از  
 برج سرطان رویت نمود ربابی پر شهاب از نوره شدر چرخ برین پر بر ما  
 رخ اطراف زمین ماه نو که هر علم گشت آشکاره تا حدی روز تابد در شمار  
 و ازین جانب سایه عنایت پر و در کار جهانگیر مشرق و مغرب مغر الدین  
 والدین که تباد کرد و ن خشت فریون کلین بخش که انظر من اشس است  
 حد دالت حده و اند بایا دیده چتر خورشید تا بطل آبی را هم بر لب آب  
 ند که چون آفتاب در خانه نای مستقیم گردانید فطم آن چه لشکر بود که جنبش  
 زلزله در چار ارکان در گرفت باز زه میرق زبند نیر به گوی آتش و نیت  
 در گرفت به پای در گل از نیش آسمان در گرفت به چرخ گردان در گرفت به  
 روز اول این و بجز راخر بوجه آید اگر چه آیند آب در میان بود و مواج بود  
 صبح البحرین با یقیان بینما بر نخل لایبیا ن روز دیگر قرآن سعید و اجتماع نیرین  
 که پیش دوران را از زانی داشتند و بر مان جمع اشمس و القمر بر عالمیان بین  
 درین گردانیدند شبیه نیست که بواسطه میانیت بینما ویدار قیامتی افتاده بود

[illegible]

[illegible]

و بیست و نهم از این اوصاف است ۱۲  
برای آفتاب لفظانه و نیز قیامت بر سر  
یوم الدین آفتاب قیامت بر سر طلوع  
و شمس طلوع متقلب بر گری لفظانه  
و سوخت و حرارت و بر آتون لفظ  
چونید و بر آتون لفظانه و بر  
بهر حرارت لفظانه و بر حرارت  
لفظانه و بر آتون لفظانه و بر حرارت  
و نیز بر آب لفظانه و بر آب  
لفظانه و بر آتون لفظانه و بر آتون  
۱۲ طلوع و غروب و بر آتون لفظانه  
که طلوع و غروب صورت خود ۱۲  
اعمال خود

[illegible]

۱۱ در تناسیب  
 ۱۲ در او می بیند آن قوی و شایستگی  
 ۱۳ در آفتاب روی مانده ای قرین و جانانه  
 ۱۴ در خست و یافخ  
 ۱۵ در جلیب آب که در دغا و چله  
 ۱۶ در سنج و موز و کفش پای افروز و چه هم می آید  
 ۱۷ در و گویا پل گویند نیز عدد ۱۱ در کشف  
 ۱۸ در باره کردن و است زبون و مسلح و سران کنگر  
 ۱۹ در و بیا فارسی هنر و زاری و شریف و خجسته  
 ۲۰ در و گویا پل گویند نیز عدد ۱۱ در کشف  
 ۲۱ در باره کردن و است زبون و مسلح و سران کنگر  
 ۲۲ در و بیا فارسی هنر و زاری و شریف و خجسته  
 ۲۳ در و گویا پل گویند نیز عدد ۱۱ در کشف  
 ۲۴ در باره کردن و است زبون و مسلح و سران کنگر  
 ۲۵ در و بیا فارسی هنر و زاری و شریف و خجسته  
 ۲۶ در و گویا پل گویند نیز عدد ۱۱ در کشف  
 ۲۷ در باره کردن و است زبون و مسلح و سران کنگر  
 ۲۸ در و بیا فارسی هنر و زاری و شریف و خجسته  
 ۲۹ در و گویا پل گویند نیز عدد ۱۱ در کشف  
 ۳۰ در باره کردن و است زبون و مسلح و سران کنگر

در خدمت حضرت  
 ۱۱۱۱ زکریا علیه السلام  
 ما این خدمت را  
 عذر به اینست که  
 ما این خدمت را  
 ۱۱۱۱ زکریا علیه السلام  
 و توفیق خداوندی  
 از غرضی که  
 که غرضی است  
 ما این خدمت را  
 ۱۱۱۱ زکریا علیه السلام  
 رساله خامه  
 ۱۱۱۱ زکریا علیه السلام  
 و اطلاق آن  
 و همچنین  
 که گرفتار  
 زکریا و  
 دل آنکار  
 چشم می  
 سنبل از  
 شب که  
 مریض









فقط نیست و بر آنشده فقط  
نموده و بر آنی فقط بی بر آنی فقط  
الهیست و بر آنشده فقط خرد و بر آن  
فقط بی او و بر آنشده فقط خرد و بر آن

[illegible][illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible][illegible][illegible][illegible]

خانہ بیرون می آمد باران  
 و امن کشان پد لیکنم  
 توفیق توفیق افتاد کار تو  
 گشت سفت از چک پیر  
 پدید آید حضور ایشان کرد  
 با قلام جاریه بر پیل  
 دیدم که صفه طاق حوض  
 مانده خود آب خانه گشت  
 بگو که خرد شود خود را  
 تخیلی پدید آید بر با هم  
 سپه روان حلقه بازی  
 چگونگی می آر دشمن  
 و شاهی را پیشتر  
 سر بر زمین نهادم از

[illegible]

از این که در میان مردم است و از آنکه در میان  
مردم است و از آنکه در میان مردم است





تا ملکست بفرمانش بر جایست  
 در آبست بر غنایش بر جایست  
 کلیم به طینت کبریا که ازین در آب  
 نقشان به دریا کشد که بر آبست  
 بر هوای خلد بر دم گای بر جایست  
 قطره از شادی که دریا بال بر جایست  
 مایست به غدا را بال بر جایست  
 چنانکه کند در کاسه آب که بر آبست  
 دریا پیش تو را که بر آبست  
 مایست در تو را که بر آبست  
 خود را در آبست در تو را که بر آبست  
 کبابه تنی در آبست در تو را که بر آبست

سینه ز خواهرش بیاطاعت است  
۱۲ از مبارع ۵۵ مرده زده و شتر  
و مانند آن و این بالفطیخین و  
نشاندن و پرچیدن و اچیدن و  
زدن مستحل و مرده در شتر زن  
کنایه از بند شدن مرده در آن ۱۲ از  
بهدیم ۵۵ برا خانه لفظ مردم و  
بیاط و بر هموار لفظ است و بر  
شد لفظ بود و بر آب لفظ در رانده  
و می آمد و بر بیاط لفظ بازی بهر  
بازی لفظ قطو و بر آخته لفظ نمی  
نصب و بر آخته لفظ خانه و موضع و بر حباب  
از طرف و بر آخته لفظ خانه و موضع و بر حباب  
استه و بر آخته لفظ خانه و موضع و بر حباب

[illegible]









بقی و انزلنا من السماء و ما نخرج به جبار و بنا بنا بنده خسر و که فراغ محبت است  
 برکت بر جای نازل کردیم باز آسمان باران آنگاه بر روی یحیی باران دادند و روی او  
 و از خود رستگاری و اندر زمانه حب و در مواقع تواضع می کار و در چون  
 پر بار در آن بار جباروی تضرع بر زمین می آرد و هر چه در دست دارد و از سر زنی  
 فرو می ریزد که امر و ز قریب می است که اسپان دبان بسته کاتب خورشید  
 دبان بر بسته اند و خشک مانده و خشک هم مانده وجود در خورده و خورشید می بیند  
 و در خور و خویش نمی یابند بلکه در خورده خویش هم جوی نمی بینند و می بیند  
 بعد نیا خورنده بلکه سر گین خویش باز خورنده ششی جوازده بر منفر سیده  
 خورده شد اکنون و بار بار با جویافت نیست و شست خورده میشود و عمر و  
 بر سر یک جویان و می افتند که بخند نادان را جا گیر نمی باشد جای آن باشد  
 که مردم کرم غلام است بلکه قضای زبانی چنان رفته است که مرغان و رهوا  
 برای جوی مسخر میشوند الم بر و الی الم مسخر است فی جوار السمار و هر جا که شاد و  
 غله در جا کرده است و منک منک ماش ماش و شکیه کسی نیست که  
 ایشان را بجای غله که در جا کرده اند غلامان را و شهر مسلمانان خشم بود کرده  
 و بلکه در کشته شده خشم خشم نمی یابند و چون گندم خورگان شان و شش  
 لا اقر بوا نه الشجر پیش چشم میدارند و اگر بر کریمان می دم بر غله دان قیاس

[illegible]







[illegible][illegible]

۱- در این کتاب که در این کتاب  
 ۲- در این کتاب که در این کتاب  
 ۳- در این کتاب که در این کتاب  
 ۴- در این کتاب که در این کتاب  
 ۵- در این کتاب که در این کتاب  
 ۶- در این کتاب که در این کتاب  
 ۷- در این کتاب که در این کتاب  
 ۸- در این کتاب که در این کتاب  
 ۹- در این کتاب که در این کتاب  
 ۱۰- در این کتاب که در این کتاب



خانم  
 سبیل  
 کربسین و خزان  
 عشق و دل  
 سرگردان  
 نفس کش

لکریارگ بر جان دارد زهی چنگلی این رشته که چون ریسمان خام میگردد  
 اول که این رشته خام بود ناگاه در کشیدند گسست آری رشته خام اگر  
 در کشند بگسلد اکنون که بچته شده است تا فکلی را گسست نیست مثل جامه  
 که بر جراحست می بندم از بر تاران خیال رشته در من پیچید اول که زخم میزد  
 میتوانستم که بکشم اکنون که از کشیدن نیز بگذشت چه گویم چه کنم چه چاره  
 بیعت صد رخ مرا همیرسد زین رشته ناکام کشیدنی است چه توانم کرد  
 پیش ازین که هنوز در پوست آسیب تر نخش نبود و به تیزی بود و زین را  
 بنخاندند که ما جارا ز خونابه خویش بیرون تراوم و این بدرک ایکشایم حجاب  
 در رسید و سببش چون نشتر تیز کرده گوی از سر سببش خون خواهد چکید  
 حالی که دست بر پای من نهاد من دست و پای گم کرده ام و رشته محبت  
 و من از یقیناری چرخ منیر دم گفتم رخ رشته دراز بیکشتم گفت بیا یک کشیدم  
 پایم گمان شد دلی آنکه جبهه کشیده است گفت بیا یک کشیدم گفتم خون فاش  
 بسیار جمع آمده است گفت نباید کشید من هر چند ازین کشاکش پای خود  
 کشیده میداشتم او هم بران سر رشته خود بود که بیا یک کشیدم بیعت گفتم من  
 که نگذاز نفسم و از خربلار رشته بفریادم رسد آن خطه که پیش آمد و این خطه

[illegible]





شعر عطر الداء کعب فحندی به و غدا لعل فقلت الريم به اما من خصيتين به  
 سرایت کرده است و دعا گوی را چون پیران از بارانیان و عسل منخنه  
 گردانیده است و هر دو دبه از دبه خویش در پوست غنی گنجد رباعی اس  
 کل کلان که فتنه انگیزده و ز پیش بخیزد بسوی پس بگزیده از بسکه فرج  
 فرجه دید بران به هر بار خواب مجید خیزد و با لود گیاهی که از ان رنم  
 درم افتد و در گره کعب بسته میشود با ساق من بر خشک از ارشاد انگ  
 بازی میکند ساق هر مایه که داشت بر خیت و بازی بازی چنان بماند که شش  
 هیچ روشنی نمیتواند کرد و درینا که اگر ساق مراد دست بودی پای شکسته  
 در گوشه نمائی بیش ازین آهواز من یوز که دن ننواستی و اکنون با کوبه پای  
 دست دراز نمیتوانم کرد همه روز روی بر آینه زانو نهاده آه میکنم و دم تسلیم  
 منیر غم اگر یکبار پایش ازین رحمت بجهد و توت جستی و پای من ایستاد یا بد  
 نایستم و بجهم و ازین زمین نشیب مانده سوی بالا پای بلند کنم صد بار ازین  
 ز رحمت پاکیز سرخویش گرم و جای بر دم و لیکن نگیدن من ازین باب است  
 که خون را فرو میراند و آس را تا بالا سید و اند و خورند و فرو و میتوان درخت  
 و نه بالامی تواند دید بیت این خون دوال دار کز پای دویار به بنگر چسبان

که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است  
 که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است  
 که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است  
 که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است

در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است  
 که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است  
 که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است  
 که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است

رساله خامه عجا خسر و  
 که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است  
 که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است  
 که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است

که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است  
 که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است  
 که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است  
 که در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است و در این کتب است





[illegible]

و طوطا و طبع فرا شکو و فغان  
 و نام شاد و نغمه از کشتن  
 شکریه یعنی نثار و نذر شکریه چون  
 رسم است که چون خود میوزند  
 شکریه میزنند و در پیچون ادا  
 می دهند و رقص می کنند و در آن هم شکر  
 می اندازند و نیت جنگ سلطان نیست  
 و بجای نیت بران چشم داده آن را و کیهما  
 شکر باران رسد از کشتن و نذر  
 آن نثار که نیت جنگ شکر و  
 نثار است

[illegible]

در پیاده گزاری و پایی مبارک که ستون کعبه است نمیتوانم بوسید  
 و بدان ارکان دولت طوأت میسر نشود و احرام بندی نمیتوانم گرفت مغز  
 دارد که بر اعرج چرخ نیست اگر چه ماه شعبان است و ایام حج نه ولی موسم  
 سنگ انداز نشنیده ام که از زمزم لطیف تر و بیایم تا عید اضحی اگر بران کوه  
 صفای رسم غریب راقربان کنم و انهم تا پای سن بران آستان نرسد از هیچ بمن  
 نشوم و من و خدایه کمان آستان توقع آنکه اگر چه دفتر عبارت را رشته دراز داده  
 انگشت پنج کند سخن کوتاه شد حرف دوم در ترکیه از خزانه شکم پنج رشته  
 درون باشد بر سبیل ایجاز رقعہ رشته و بر لبست همان نسبت  
 گوهر والا انجم علا علی الدوام از کشاکش رشته رسته باد سخن رشته مرهم و سوزن  
 عیسی بنده خسرو که دلش از رگ جان آویخته هوخواهی است قامت  
 خدمت را چون رشته سوزن بشرط تواضع و توانا میگردد و تا سحی از اجرا  
 جراحه نویش بیرون میبرد و که دور از ان عرق پاک چند روزی است  
 که در حجاب رشته درمانده ام و خود را برهنه نمیتوانم کرد که جای شرم است  
 خرمایم این خام از بیرون بخته شده است و از درون خسته و آبی گشته  
 چنانکه از چنگلی نزدیک است که بچکد خدای به کند شفا و لعل لعل به آن خود  
 شفا میسر یاران با دوست

حج پیاده نمیتوانم گذار و پایی مبارک که ستون کعبه است نمیتوانم بوسید  
 و بدان ارکان دولت طوأت میسر نشود و احرام بندی نمیتوانم گرفت مغز  
 دارد که بر اعرج چرخ نیست اگر چه ماه شعبان است و ایام حج نه ولی موسم  
 سنگ انداز نشنیده ام که از زمزم لطیف تر و بیایم تا عید اضحی اگر بران کوه  
 صفای رسم غریب راقربان کنم و انهم تا پای سن بران آستان نرسد از هیچ بمن  
 نشوم و من و خدایه کمان آستان توقع آنکه اگر چه دفتر عبارت را رشته دراز داده  
 انگشت پنج کند سخن کوتاه شد حرف دوم در ترکیه از خزانه شکم پنج رشته  
 درون باشد بر سبیل ایجاز رقعہ رشته و بر لبست همان نسبت  
 گوهر والا انجم علا علی الدوام از کشاکش رشته رسته باد سخن رشته مرهم و سوزن  
 عیسی بنده خسرو که دلش از رگ جان آویخته هوخواهی است قامت  
 خدمت را چون رشته سوزن بشرط تواضع و توانا میگردد و تا سحی از اجرا  
 جراحه نویش بیرون میبرد و که دور از ان عرق پاک چند روزی است  
 که در حجاب رشته درمانده ام و خود را برهنه نمیتوانم کرد که جای شرم است  
 خرمایم این خام از بیرون بخته شده است و از درون خسته و آبی گشته  
 چنانکه از چنگلی نزدیک است که بچکد خدای به کند شفا و لعل لعل به آن خود  
 شفا میسر یاران با دوست

در پیاده گزاری و پایی مبارک که ستون کعبه است نمیتوانم بوسید  
 و بدان ارکان دولت طوأت میسر نشود و احرام بندی نمیتوانم گرفت مغز  
 دارد که بر اعرج چرخ نیست اگر چه ماه شعبان است و ایام حج نه ولی موسم  
 سنگ انداز نشنیده ام که از زمزم لطیف تر و بیایم تا عید اضحی اگر بران کوه  
 صفای رسم غریب راقربان کنم و انهم تا پای سن بران آستان نرسد از هیچ بمن  
 نشوم و من و خدایه کمان آستان توقع آنکه اگر چه دفتر عبارت را رشته دراز داده  
 انگشت پنج کند سخن کوتاه شد حرف دوم در ترکیه از خزانه شکم پنج رشته  
 درون باشد بر سبیل ایجاز رقعہ رشته و بر لبست همان نسبت  
 گوهر والا انجم علا علی الدوام از کشاکش رشته رسته باد سخن رشته مرهم و سوزن  
 عیسی بنده خسرو که دلش از رگ جان آویخته هوخواهی است قامت  
 خدمت را چون رشته سوزن بشرط تواضع و توانا میگردد و تا سحی از اجرا  
 جراحه نویش بیرون میبرد و که دور از ان عرق پاک چند روزی است  
 که در حجاب رشته درمانده ام و خود را برهنه نمیتوانم کرد که جای شرم است  
 خرمایم این خام از بیرون بخته شده است و از درون خسته و آبی گشته  
 چنانکه از چنگلی نزدیک است که بچکد خدای به کند شفا و لعل لعل به آن خود  
 شفا میسر یاران با دوست





[illegible]



۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

72

[illegible]

مؤذن  
افغان گوتشاد افغان  
گوتشاد در اذان دستور است  
افغان گوتشاد در اذان دستور است  
افغان گوتشاد در اذان دستور است

شوق بانق هرش و آرزو و باافغانی به بندم شوقانی که شیرین شوق به خوش طم ترین بندکارا که باکش ایدر او ملا خوشی به جو نگه یاد دزد و دصالی به به شوق در ده انصاف و پیروانی به به ظهوری به زار املی و از ارم و بن نگه رفتنی و شوق در کلام و سیم ۱۱۳۲ از بهار محرم

[illegible][illegible]

چون بهترین قاری قرآن  
قرآن بر آسمان مبارک  
ازین پس و پیش  
که قرآن از آسمان  
اینک قاری از شهر  
چون قاری ما نباشد  
هر مجلسی که بدو میگفتند  
و بلکه در خواندن او  
و ایشان سجده می  
و هم در آخر میانه ما  
مگر در نامش در آن  
حمید و می میگذار  
در مذاق جان میر  
ز سینه گوش گرفته  
و گلو پای خراش

[illegible][illegible]

۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵۰  
 ۱۵۵۱  
 ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۳  
 ۱۵۵۴  
 ۱۵۵۵  
 ۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۵۹  
 ۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱  
 ۱۵۶۲  
 ۱۵۶۳  
 ۱۵۶۴  
 ۱۵۶۵  
 ۱۵۶۶  
 ۱۵۶۷  
 ۱۵۶۸  
 ۱۵۶۹  
 ۱۵۷۰  
 ۱۵۷۱  
 ۱۵۷۲  
 ۱۵۷۳  
 ۱۵۷۴  
 ۱۵۷۵  
 ۱۵۷۶  
 ۱۵۷۷  
 ۱۵۷۸  
 ۱۵۷۹  
 ۱۵۸۰  
 ۱۵۸۱  
 ۱۵۸۲  
 ۱۵۸۳  
 ۱۵۸۴  
 ۱۵۸۵  
 ۱۵۸۶  
 ۱۵۸۷  
 ۱۵۸۸  
 ۱۵۸۹  
 ۱۵۹۰  
 ۱۵۹۱  
 ۱۵۹۲  
 ۱۵۹۳  
 ۱۵۹۴  
 ۱۵۹۵  
 ۱۵۹۶  
 ۱۵۹۷  
 ۱۵۹۸



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



[illegible]

[illegible]

[illegible]

دست دو نیم ماه است که این عطار در شرف خانه خداوندی ع  
کیوان پهنش گوینده منزل گرفته است و مستقیم شده و لیکن منبری  
نیست بی شغل شسته است و سه ماهه از زرداده که کجیجه و یک جو باقی  
نمانده اول روز که پای درو بنهادم سر بنهادم از بسکه بوستانی در نظر  
که هشتم در نظر نیاید رب انزلنی منزلاً مبارکاً منجواستم که بخوانم لم یخلق  
مثله فی البلاد و زبان میگذاشت صفیر روی زمین طاق و از بلندی  
آسمان جفت و دوازده برج فلک درون آن ساکن گشته و لیکن روح  
فلک که بعضی متقلب است و در وی ثابت انده حوضخانه که در وصف شد  
گم شد حوضی که کوثر آب از برده بلکه آن حوض آب از کوثر برده کتابخانه  
بکتابخانه ای مجتبه ای المادی منقش و تخته ها کتابخانه بالوح محفوظ با خوان  
و ستونها چون الف ارحم ذات العباد و محل رفع و نصب و در باطنی بر  
نخ و تخته های در که آسمانخانه پیوسته است با و از ضریر و فحش السماء  
فکانت ابواباً بلند کرده شد حالی که بر بامش درآمد سرمه در چرخ شد  
و غلغلۀ فرشتگان می شنیدم که سوی آن بام میروید و بر روی من برآ  
میخوانند رباعی زهی منظر که چون بام همیشه است و که از خسر و می

[illegible][illegible]

وَأَن تَقُولُوا لِكُلِّ شَيْءٍ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ ۚ وَمَتَى أَرَادْنَا بِكَ الْفِتْنَةَ ۖ سَاءَ الْفِتْنَةُ ۚ وَإِذَا أَرَادْنَا لَكَ فَتْنَةً مِّنَ النَّاسِ لَمْ تَكُن فِي أَفْئِدَةٍ مِّنْهُمْ ۖ وَتَوَلَّىٰ وَكَانَ كَذِئْبًا ۖ

[illegible][illegible]

عفت  
 بیاد و سوز و غم  
 شور و زور و نام  
 سنا و نطق و آواز  
 مالی سباد و  
 ون برین  
 باد میر  
 ت آسانی تر  
 وز دیگر زو  
 میداد من  
 راج صوفی  
 سحر خان بو  
 وقت شهادت  
 بیکر دو من  
 سراق سمع  
 ورو او بیاد  
 تذکره ایشاد  
 با چون منی  
 سان بر سر

و عادت است ۱۱  
شماره ۱۱  
است که از غایت بزرگوار  
دفعه ۱۱  
تضا و رفاه  
نگار گیتیم از  
ت و خواب می  
ن آسانی و  
واژه ماهه  
ند جواب و  
یانه من بدید  
که گیر و زرب  
ت انگشت  
پیش خود دیوا  
نموده چون  
شده و همه با و  
خس کشی میک  
غن فروشی کر  
لوه قطار ش

[illegible]

دیدم و بر خواند  
 بچون و رفیق  
 این سو بود  
 صبح و شوا  
 انگار بکنیزک  
 بران دهر  
 نگان بنیا  
 رب نبود  
 این کلمه خوا  
 دم و یک گ  
 در آند با  
 یخت که  
 پوشی م  
 را بهانه  
 شاک دها  
 خود را از خا  
 در شری معش  
 جود است که  
 خدشت ک

۱۱۱۱ گفتند  
 در وقت افق  
 ناسیب لطیفه نیکو  
 ارم و زبان  
 ۱۱۱۱ بنیاد فوق  
 نظر آمد گرنگ  
 و خواب آ  
 ر بود خاست  
 خاص که نگار  
 بیستام چن  
 در نهاد که در  
 و من شاد  
 هم گفت از  
 و در و یک  
 بقیش در نگرف  
 ای بود  
 برای کا  
 بکر و م شتی  
 خیزند و بر سر  
 ن باز کرد  
 ۱۱۱۱ گفتند  
 در وقت افق  
 ناسیب لطیفه نیکو  
 ارم و زبان  
 ۱۱۱۱ بنیاد فوق  
 نظر آمد گرنگ  
 و خواب آ  
 ر بود خاست  
 خاص که نگار  
 بیستام چن  
 در نهاد که در  
 و من شاد  
 هم گفت از  
 و در و یک  
 بقیش در نگرف  
 ای بود  
 برای کا  
 بکر و م شتی  
 خیزند و بر سر  
 ن باز کرد

در دلم و غم و اندوه  
 بهشت سرفراز  
 بنام خداوند  
 در روزی بگذرد  
 این سنگ از  
 در دلم و غم و اندوه  
 بهشت سرفراز  
 بنام خداوند  
 در روزی بگذرد  
 این سنگ از

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

خالی مباداده قصا در هفت سقش دید و بر خوانده بنیاد فو کم سبب شد ادا  
 چون نزمین نگریتم از سیری تا آب چون <sup>۵۴</sup> و در نظر آمد گر سنگی و تشنگی از من برفت  
 مصرع باو میرفت و خواب می آمد با داین سو بود و خواب آنسو همه شب در آن  
 تن آسانی تن آسانی دادم چنانکه مصرع و شوار بود حاستن از خواب بچپا  
 روز دیگر زرد و ازده ماهه کرمی یکا که بکنیک خاص که نگاهبان خانه است  
 میدادم دستد جواب داد اگر خواه فرمان دهد دستاخم چند روزی بگذشت  
 مزاج صوفیانه من بدیدند شتی دیوانگان بنیادنها که درین خانه پیشین  
 پسر ترخان بود که یکروز بی شاد و شراب نبودی و من نشاهد حال او بودم  
 تا وقت شهادت انگشت برآورده همین کلمه خواهم گفت ازین سنگ از بیا  
 میکرد و من پیش خود دیوار برمی آوردم و یک گوش در ویکی دیوار کرده یعنی  
 استراق سمع نموده چون از هر دری که در آمد بامبتش در نگر گفت همسایگان  
 که در دواویبا شد و همه با او میباشند با نگیخت که از برای کا همیشه <sup>ای میوانفت نیاید</sup> من حسن  
 کنند که ایشان خس کشی میکردند من خس پوشی میکردم شتی خسیس و خس بازار  
 که با چون منی سخن فروشی کنند و جنگ را بهمانه خزند و بر سر کا خنچه سنگین چون  
 گرگان بر سر کوه قطار نشسته هر یکی شاک <sup>۵۵</sup> دبان باز کرده و چون ماکیان

سید بن  
زیر که اوصاف چشم گفته اند در اصطلاح فقر اصغر می باشد و بعضی چشم پیر  
نکته چهار دندل دارد و اوصاف در خاطر خود را از خیل عشق  
از رفتن و بیگانه شدن و در شرمی معتدل از شرح عشق  
منسوب به خود است که قوی بود از ابل و خود را با این چشم  
که خدمت کعبه می کند و خود خدمت خلق را که حق  
تصوف را ایشان دانسته اند و منسوب به خود  
نیز کرده است از اوصاف  
شهادت خود در دست

شوم آواز که از ره کون بانگ خروش کند و تاحریف بانگ این کند  
 نگذارند هر که واقف است در بند پیش پا گرفتن و پیش پای وادن بانگ  
 که اگر سرشان بیندازی پای پس نیارند و اگر انگشت شان کنی سرش نکند  
 در جنگ بانگشت پای پیش بروند و هر انگشت دست را بصدرانه پای بیا  
 گذریان را سنگ در گذرانند و هر که گلوخ امرو و شان دیده است گلوخ  
 شان چون مرود فرود خورد و به بی آبی بگذرد اگر آسمی بدیشان رساند  
 شمره آن به یاد که تا سخن کند خامه خود شاخ شاخ بیند جانی از زبان من  
 ترسد و من از زبان ایشان چیت لولیان سه و یاده زنان شمره  
 از دمان شطره زنند از ره بینی شمره هر بار که از برون خانه درون فرستیم  
 در خصوصیت میروند و من جانب خود راه نسیدادم برون در همسایگان بلام  
 و درون خانه زانی همچنان بلام چیت زانی که لبان رستم است از دستان  
 رود و درون چاه شیرین دارد و زالی که در دستان کوه قاف است قافی که  
 نام بهوان چایکده چشمه بسیار باشد  
 سحر رخ را بنزد و خود را زانغ قول سازد در از گوشش ماده فسا و که گوش و برایش  
 باز خن فرارخ بفرج اشتراند که حلقه با و رو کرده باشد آنچنان در از گوشش مار  
 کون خر میگیرد و سر گن عمارت میکند و در جنگ گوش میچیناند و چون پیل

رسالہ خاما اعجاز

وہاں پہنچ کر کھڑے ہوئے

بسم الله الرحمن الرحيم

میرزا محمد باقر خانم و بیاضی کرد

چند روز بعد از آنکه

دولت کے لئے

از سبب مسافر

السلامة العامة

دینار و سکه

فان لفظ سكر

مناسب

دوست دوستی

سید الشهدا

وہی ہے جس نے ان کو

1950









۱- کرم و قمل و حشرات و بزرگی و دردی و زخم و جگر و کبد و  
 ۲- کرم و قمل و حشرات و بزرگی و دردی و زخم و جگر و کبد و  
 ۳- کرم و قمل و حشرات و بزرگی و دردی و زخم و جگر و کبد و  
 ۴- کرم و قمل و حشرات و بزرگی و دردی و زخم و جگر و کبد و  
 ۵- کرم و قمل و حشرات و بزرگی و دردی و زخم و جگر و کبد و  
 ۶- کرم و قمل و حشرات و بزرگی و دردی و زخم و جگر و کبد و  
 ۷- کرم و قمل و حشرات و بزرگی و دردی و زخم و جگر و کبد و  
 ۸- کرم و قمل و حشرات و بزرگی و دردی و زخم و جگر و کبد و  
 ۹- کرم و قمل و حشرات و بزرگی و دردی و زخم و جگر و کبد و  
 ۱۰- کرم و قمل و حشرات و بزرگی و دردی و زخم و جگر و کبد و

[illegible]

باید چون نیکن کردن و چنین  
مسک بگر بیا زین می  
کردن و سنجیدن نظامی سر سر  
سر پرده و تاج و خنجر و بخت  
آزاد و آزاد و سوزن و سوزن  
و سوزن و سوزن و سوزن و سوزن  
سوزن و سوزن و سوزن و سوزن  
نفس است و بجز آن و بجز آن  
و سوزن و سوزن و سوزن و سوزن  
در یاد می گیرم و سوزن و سوزن  
و سوزن و سوزن و سوزن و سوزن

تاریخ: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵  
 شماره: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵  
 موضوع: ...

[illegible]





[illegible]

بلبل چون مست در قمارخانه بد که عاجز ماند هم از چو نتو حریفی بد چو کیتا مهره  
 در مردارخانه بد ز لب کز دست تو دیوانه گشتم در این خانه شد بهار خانه بد  
 ترا بخانه چون من نباشد به مراد یمنان بود بسیار خانه بد ظلم هست و دواست  
 قوت طبع بد مکن دست بدار مار خانه بد خمش کن در نه بدج خواجسته تو بد  
 و هم در دفتر بهار خانه بد یکی خانه پر از دشنام بختم بد همه دشنام بهار  
 چارخانه بد اگر میگویم که چون خواجده تو بیاید من بروم میگوید این حدث  
 من کرده ام نیز در ریش خواجده و اگر میگویم سپهری هم توستان میگوید  
 کیری ده که رایه خواجده مشیت چاهای اشتات میدهد و اگر منعش میکنم میگوید  
 از خواجده اجازت نامه دارم بخط او ان کنده کحاف گاه گاه از گوش من بنشیند  
 سیکند که من هر روز در چشم آگند خواجده گندی آنچنان فرماندهی فرمانبردار  
 من بود که بمشتی ریش پاک کند اگر بمشتی پیش دشتی و اگر بریدی و من باز  
 کردی گفتم او مرد است که با وی در برودت دار و دکنیرک گنده را چنان برتر  
 نبرد که بر تارکش رید و بلبستش ریش کون پاک کند گفت مزاج خواجده من باز  
 من ندانی بغایت مست است که همه شب تیز کنیزکان بوی کند  
 و بامداد سببت پر باد کرده و دیوان زود و دیست گفتنش است نیز تو

۹۵  
رسالہ خامہ اعجاز عشر

[illegible]

اول بر وزن کشتن  
چشمی بهمانند بیاضی را در دیده رنگی  
باد در بروت لایق از شکم و هنوز  
درباری باد و هلاک گزده













که چرا گفت که او کاسه را چنان می لیسید که نقش کاسه هم سپید میشود و گفتم آخر بچله  
 نانش توان خورد و گفت که تا سفره اش پاره نکنی از و چیزی بیرون نتوان کشید  
 گفتم که این که خوردن باشد قطعه ای که گفتم سفره او تا ندارد و مطبوعی از پی آریش  
 خویش نباشد و چه چاشت به اینچنین کس نباید خواند همان و انگلی به سفره  
 او را درید و هم بدو مهانش داشت به گفتم درینوقت با تو چگونه است گفت  
 همه روز بینی بر طاق گفتم انگلی بنیش فرو در نیاری گفت از رشک مانع کنده  
 اوی نیارم که بگردش گردم هیچ وقت گره از پیشانی کشاده نشود و گفتم این  
 خورده را پیش آن بزرگ انشا باید کرد و بیت مثلی هست که افتاد چو در  
 گری <sup>۱۲</sup> بی بدنی بدند انش کشادن بتوان فی از دست به گفتم معرفی آن مجبول  
 در قصبه میراث از حصیت گفت هر فرماندهی که در میراث برود و در اول حال  
 مفلس بود چنانکه در کونش که نباشد چون خواجه مامردی در خز است روانی  
 در کون او در خز و در بطانه از هر جانی بجهت او شکم در وی حاصل کند کار  
 اطلاق داد و از پس و پیش روان شود هر چه از آن حاصل آید چند آنکه  
 میتواند خورد و خندید منفذ در منفذ فرو برد باقی آنچه در ته بماند بریش فرماندهان  
 بگذارد تا بر شغل است بر آه من الله نشان او ست و هرگاه که مغزول گردد  
 بیزاری از جانب خدا <sup>۱۳</sup>

۱۱  
 مکر و دغا و عیبه ۱۲  
 سفره بالخور راه و نوش و نوش  
 دادن مسافر و سفره که بر طعام  
 خوردن یعنی کند و می افروخته  
 ۱۳  
 جایی طعام بخورن از رشک مانع  
 چاشت یک پر زبانه و طعام  
 از وقت را بگذراند از زبان  
 ۱۴  
 رساله خامسه اعجاز خسر  
 برای گره لفظ پیشانی کشاده  
 در برای که لفظ گره و برای در  
 لفظ دست و برای معروف لفظ  
 مجبول و برای تفصیل لفظ میراث  
 برای کون لفظ که و برای لفظ  
 در خز و برای کون لفظ بطانه  
 و هر لفظ لفظ شکم و برای اطلاق  
 لفظ از رار و برای لفظ پیش  
 و برای منفذ لفظ نه مانع  
 ۱۲











و من فرمود آنگاه از جنات آن بخوری و آن گاه ناپاک کرده آید ای  
 که چه جودی از کون و تنگ مایم بمده سوی است که بیک صدمه نه از غلام  
 پاره را سببت بسوزد بیت کون ایشان که هست تر شب و روز چنانک  
 گردوز آه ماروزی که کایان بی ریشان دهند و بدنامی برگیسوی خیران نبند  
 ما خود از کیر خود نومید شده ایم از کیر مردمان هم ما را نومید میگردد انداز فاد که  
 با هم نمی ترسند که تقیط گیر گرفتار خواهند شد بحق بزرگی خایه چپ ابلیس را  
 تا از آن بکیر خوردن و حرمان قشرب نیز پی پاره این عقوبت دشوار چون  
 باشد کسی که عصبه حرمان کون ما بکیر ز کون گنده ایشان برون کشد  
 پیش ازین ما را کون نبود بلکه دار الفرضی بود که هر کس می آمد در میرد و بی  
 میر غایت اکنون هر جا که مردی است تقش درم بازگونه میشود بلکه خود تامل  
 بود و مرد قلب را همین نقش بود شعر عجیب من الامار و کیف لبطت به من  
 رجل یحرق القلب به همه عالم ازین سکه قلب ترا تنگه سوراخی شد چنانکه  
 در مغرب هم درست نایاب گشت در هندوستان خود درست نباشد  
 بیت کوز مغرب رسد این شوی درستی ناگاه چون درم در کف صرا  
 شود زیر دیر که روی که خوار که در کون غلامان فرو شده اند از هنر خیران

[illegible]



کاف و کاف نیکو ۱۱  
قاف و قاف ۱۲  
کون و کون ۱۳  
دوقاف و دوقاف ۱۴  
قاف و قاف ۱۵  
قاف و قاف ۱۶  
قاف و قاف ۱۷

بیا که شین بی بی بیکر از بیکر  
اینکار منقولین پیش کی بدمان ۱۲  
برای تخته لفظ خوانندگان  
دوهر خوانندگان لفظ خواننده و بر  
الف لفظ خواننده و آن هر دو حرف است  
دوهر هر دو لفظ متحرک و هر دو متحرک  
لفظ حرکت و غیر دوهر و غیر متحرک  
قائم لفظ حرکت مناسب ۱۱  
پیش لفظ و بر دیگر لفظ  
و لطف اینکه حرف الف در این  
دوهر و بر اجماع لفظ خوانندگان  
۱۱

رساله خامسه اعجاز خسرو و کبر  
نواره لفظ مناسب  
کون لفظ خوانندگان و بر  
نیکو لفظ خوانندگان و بر  
دوهر و بر اجماع لفظ خوانندگان  
۱۱

مفعول که و مفعول معه بود بیت میگفتندش بصرش شش مفعول است  
و در چندین مفعول تو مفعول به بود و قاف بود و در قاف بان و قیادت کمره  
وقاف تا قاف بر سر حرف کیر و کون کافی شده هر دو ز تخته پشت او را  
پیش خوانندگان داشتی که اگر دوهر ز تخته او خوانده نشدی کیر که دوهر بر دار و  
در حالت گفتندی که الف چیری ندارد پس ما را الفی میبایست متحرک چون  
همزه که بذات خویش قائم شدی با الف بی حرکت تاخیر میبیت هست چهار  
الف خرزه حیره که مساسش و گری کرد و حیره همه را کیر پیش خایه باشد  
و حیره را پس خایه شعر قائم فی تختم الزب کما به تحت بیت الف الاشباع  
در مجامع زلفی مگر در گرفتن مناره جامعتان که اگر مناره گرفتن نیافتی منبر گرفتی  
بیت چو کونش راهوش کردی تند کیر شدی خایه ند کیر در حال ۱۱  
اشکنا رشوت انگیز داشت از رشوت انگیزی او مردان از طریق مردی  
شیر فردی آوردندی و زنان را پستان افتاده و را لفظ آمدی بیت  
روی او چین چون ترش کردی و دهن کیر بر آب شدی بیت و عظیم  
اقبال لدره و ایور الناس او ذکرتیکه و دو کون داشت چون پنبه زده  
که زندگان نش بشت های گران زده بودند بیت هر شب از خواب بستی

بیا که شین بی بی بیکر از بیکر  
اینکار منقولین پیش کی بدمان ۱۲  
برای تخته لفظ خوانندگان  
دوهر خوانندگان لفظ خواننده و بر  
الف لفظ خواننده و آن هر دو حرف است  
دوهر هر دو لفظ متحرک و هر دو متحرک  
لفظ حرکت و غیر دوهر و غیر متحرک  
قائم لفظ حرکت مناسب ۱۱  
پیش لفظ و بر دیگر لفظ  
و لطف اینکه حرف الف در این  
دوهر و بر اجماع لفظ خوانندگان  
۱۱

نواره لفظ مناسب  
کون لفظ خوانندگان و بر  
نیکو لفظ خوانندگان و بر  
دوهر و بر اجماع لفظ خوانندگان  
۱۱

پستان جان بیکر از بیکر  
اینکار منقولین پیش کی بدمان ۱۲  
برای تخته لفظ خوانندگان  
دوهر خوانندگان لفظ خواننده و بر  
الف لفظ خواننده و آن هر دو حرف است  
دوهر هر دو لفظ متحرک و هر دو متحرک  
لفظ حرکت و غیر دوهر و غیر متحرک  
قائم لفظ حرکت مناسب ۱۱  
پیش لفظ و بر دیگر لفظ  
و لطف اینکه حرف الف در این  
دوهر و بر اجماع لفظ خوانندگان  
۱۱



آخر وقت که در مرض موت بر بستر استراحت پای دراز کرده بود و حاضران را وصیت  
 میفرمود که چون من از قضای شہت بقضای رحلت مأخوذ گردم گناه بسیار  
 کرده ام باید که مرا بیوزند و خاکستر کنند همه خواهرکان از ان سوز چون کس خون  
 گریستند و چون کون روی پرچین کرد و دگوش داشتند که وصیت تمام گفت  
 چون مرا سوخته باشند به جمان دهند تا آن خاکستر را بر سر ختنها سپر کنند تا بعد  
 از مردن نیز از نزدیکی همصحبان دور نباشم شعر یکبار این هزار گیره چون بشنیدند  
 از دور در گریان که کون را بدریدند بیت کلمه من مرقوا مقام هم کالمردین  
 فیه امواء گفتند که متاع شما درین خانه پیش از انست که در دشنام چارخانه  
 گنج و بچکان کون را و که از شکم شما بیرون آمدند اسیر خاک شدند و ارثی دیگر نماند  
 متروکه را فرمان چیست بختی دم سر و حسرت چون حدث حافق میخواند و فرمود  
 و آهسته تیری بیرون داد که همه رخت دهاز من بلو چکان سپر و مخنشان حریا  
 و قواد کان کیر نفس صدقه کنند که مولش گور و رشوت منکر و نیکر باشد مگر طبع  
 بزرگ که نهاد و برداشت من چندین گاه در انست بجهت صاحب که گاه بد  
 بیت کو نیز با نصاب بداند باری اندازد چندین کس که بانویم حالی که  
 آن جان عزیز در صدر حجیم خرامند صاحبان او را از عین عمود گردی چشم کشاد

لفظ موت و بر موت لفظ مرض در یک  
 بر لفظ استراحت و بر استراحت لفظ پای دراز  
 در استراحت لفظ صحت و بر صحت لفظ  
 گناه و بر گناه لفظ سوز و بر سوز لفظ خون  
 بچین لفظ پرچین و بر پرچین لفظ دگوش  
 چین لفظ دگوش و بر دگوش لفظ داشتند  
 سوخته لفظ خاکستر و بر خاکستر لفظ  
 پراکنند و بر پراکنند لفظ جمان  
 در نزدیکی لفظ همصحبان و بر همصحبان  
 رساله خامسه اعجاز خمس و بر اعجاز خمس  
 لفظ کون و بر کون لفظ بچکان  
 متاع لفظ خانه و بر خانه لفظ چارخانه  
 و بر چارخانه لفظ گنج و بر گنج لفظ بچکان  
 لفظ شکم و بر شکم لفظ بیرون آمدند  
 لفظ اسیر خاک شدند و بر اسیر خاک شدند  
 و بر رشوت لفظ منکر و نیکر  
 بزرگ که نهاد و برداشت من چندین گاه  
 لفظ نصاب و بر نصاب لفظ بداند  
 لفظ عمود و بر عمود لفظ چشم کشاد

کلمه ششم

شعر لغت روحه لطفا اذ اقوا به کان میفوه من عین السحیات به این جریع و فرج  
 صاحب تر که باز بانی چند زبان کشاده تفحص متروکات از در آورده همه خانه را  
 تجسس کرد و خلال ندید که از بن دندان سجاد و غارش در پیش افتاد کلید از  
 از اربند غلام بستد و در حجره را باز کرد و طلبه گران دید طمع خام در سبب قتل و شر  
 بکشاد و چکی یافت سرش باز شد سر در جک باز کرد و بحر صفت در انداخت  
 تاجه بیرون آید صابوره در دستش افتاد و محروم و ورشت کیه که و لش را برار  
 حیل خویش آید بر سر آن نهشته بیت کنا لصوصا للعمود زمانیا به بدامنا ع  
 حیوینا خدا متجدد بیت ای کن پی متر که کنی صد داستان به چون خردگر  
 نیافتی این بستان به بیت در وقت چنین لطیفه در دل گذرد به این  
 طرافت نه نشنید دگری را در دل به هم همون داند تا بر سر این وارد آن  
 دوست بداند که شناسندگان نو و ریخال چون کیر در کون فرو رفتند و نو خیر  
 این وقت میگویند که تا مانده گایم نشناسیم اگر حکم نیست آن معروفه از نشستی و بر  
 خویش روی شناس همه عالم است در آن غربستان با جاعتی ناشناخت  
 چه میکنند هر صحتی که دارد و بگذارد و بیاید که اینجا نگا دارند مصلحت بسیارند  
 شعر باری بدادین کون در جمع سخت گیران به نام صبور و خاتون کنز  
 کنز

لغت لغت روحه  
 برای لغت جان و دلی باشد  
 گویند که سبب که در اندازد از بیجا  
 این برای بی بی لغت روحه  
 تر که لغت نکات و سبب زبان  
 کشاده و بیخود لغت تجسس  
 خلال لغت او دندان و جگر  
 لغت غارش به کلید لغت جگر  
 برای در لغت باز و بیجا نشستی  
 برای کلید لغت و سبب

رساله خامسه اعجاز عشر  
 در کثرت و در اسرار لغت  
 در اسرار لغت دست و پا داده  
 لغت خرد و در اسرار لغت کیر  
 و باز بر اسرار دست لغت کیر  
 دید در آید مناسب ۱۲  
 کن لغت صا الم بودیم مادر و کیر  
 یکسرت این مایه زندگی ما سبب  
 این بیابی ۱۲  
 و بر کیر لغت کون و لغت کون  
 در کیر لغت کون و لغت کون  
 در کیر لغت کون و لغت کون



چنان شنوده شد که آن طرف از شومی پارسایان دعا، کاسه را میستجاب نمیشود  
 و کیر از آسمان نمی بار و آن خواه هر کون را از روزه لاغر میکنند و طهارت ابد  
 فرموده و کلوخ استنجار آمد خلی تمام داده چون اینجا برسد پیش کو دکان و خنگا  
 بکدام پشت روی خواهد نمود و شعر برده خورش جفته که لاغر نشود و نا طالب  
 بنفشه جای دیگر نشود و از بنظر زنمانده چند که بر کیر میزنند و از دیده خود  
 بر میته اند و خاست منصب بلند پایه بصورت خاتون که ابد عوی مردی زیر کون  
 گرفته اند و من کیر خواره از فرود خوردن بسیار آراستن شده شعر فی حلتا لما لو  
 فی ضعیف من حجرنا سقط النجاسة فی خطه ترینا رنهار از رینهار که آن خواهر  
 هر چه زود تر بر پای بر گیر و و نفر اخگامی بد بنظر خرامد تا آن کونیا که  
 همه بیک کون میر بند پیش محاسب بریم که هر یک را بر خم دره جدا جدا بر نیای  
 ما هم در همیان بر خیزیم و از کون پر موی ایشان رشکهای چندین گاهه  
 بکشیم تا بار دیگر هیچکس کونی ما را رشک نماید و در خشک ناخنهای نیمه که  
 پیش در نیفه ایشان بمیرد و شعر آن خاف ان جمعت جیوش فما لهم  
 و گفت بها ظفر علی اطفا نارنا لین ابناغان را بر ما که گماشت که می آیند  
 و حریفان را موی ز بار گرفته از ما میزند بیت زندان عمل مخنت از دریا بند  
 هندی کرکس

برای دمانند بنجاب  
 و آسمان و بر آلوده لفظ لاغر و بر  
 طهارت لفظ از ابد و بر  
 استنجای و برای کو دکان لفظ خنگا  
 و برای زنمانده لفظ کیر و بر  
 لفظ بلند پایه و بر  
 و بر کیر لفظ کون و بر  
 حل مناسب و بر  
 در بار بار آینه از روزه و بر  
 بر آینه ترینا رنهار از رینهار  
 رساله خامه عجايب ششم  
 کسرا پاچه نجاست می  
 ۵۳ برای بابی لفظ خرامد  
 کونیا کون لفظ نمید و بر  
 ۵۴ باید و بر کون لفظ پس  
 لفظ رشک و بر رشک لفظ  
 ۵۵ و بر ناخن لفظ طفر و بر  
 لفظ و بر موی لفظ نار و  
 ۵۶ و بر غشت لفظ مناسب  
 ۵۷ و بر خاف لفظ کرکس  
 و بر کون لفظ شمشیر  
 آنجا که کتابت آنست از سخن بر جای نماند

و حریفان









بهیت سفره ات با دجو انحر و ترا با و دپور به نخل تو آنچه زگر و لب ندن  
 و در به بهیت دالم الیه از علی محاسنک الی به تنبیت علی نخل کخضره و نیت  
 بهرمت که خیزی حافان صبح خیز و دست کوتاه هست دیار در از خصومت  
 موسی عانه تراش که ریش نا تراشیده شمارا صد بار تراشیده است خدتی  
 چون قیام السنابالهی و سلامی چون تعظیم الکلب بالعصا بانفرت قرآن  
 و انفرین بی پایان بلوغ ابلغ میکند و از روی ریدن در ان لب بسیار  
 آب چندان مینماید که در لوره بل قیصر و خندق در وازه نل نگنجد حصول این  
 فراغ باتیه های دراز و چیزهای برار میسر با و آیین خلاصه صحیفه نیاز آن که  
 ازین جانب کار سخر آبی تمام دارد و از ان روی که قفا خواران را خیر یافان ویت  
 بدست تر صد میسرند سر دست یک مشک آب از ره قفا میخور و بهیت  
 کنم شکر که نعمان شد بخیلی به که با نا نخورش میخورانند سیلی به از بس که سیلی خوا  
 دست بدست نمیرسد در شهر رندان گردنی تیز و دین دعوی گردن برافرا  
 چنانکه غلغل تراقی بعبوق میسر سهر که هست فرا خدستی را گردن بالا کرد و سطلیه  
 تا قفا پیش او دارد و راحتی حاصل کند و ازین خورش اغلب گردنهای طبر  
 کرده شد بهیت مثل زد قفا خواره ز آماس گردن به هم از خوردنستی که بر کرد

برای با لفظ دپور  
 و به از لفظ نخل و سگر لفظ  
 حافان مناسب  
 دالم الیه از علی محاسنک الی به تنبیت علی نخل کخضره و نیت  
 بهرمت که خیزی حافان صبح خیز و دست کوتاه هست دیار در از خصومت  
 موسی عانه تراش که ریش نا تراشیده شمارا صد بار تراشیده است خدتی  
 چون قیام السنابالهی و سلامی چون تعظیم الکلب بالعصا بانفرت قرآن  
 و انفرین بی پایان بلوغ ابلغ میکند و از روی ریدن در ان لب بسیار  
 آب چندان مینماید که در لوره بل قیصر و خندق در وازه نل نگنجد حصول این  
 فراغ باتیه های دراز و چیزهای برار میسر با و آیین خلاصه صحیفه نیاز آن که  
 ازین جانب کار سخر آبی تمام دارد و از ان روی که قفا خواران را خیر یافان ویت  
 بدست تر صد میسرند سر دست یک مشک آب از ره قفا میخور و بهیت  
 کنم شکر که نعمان شد بخیلی به که با نا نخورش میخورانند سیلی به از بس که سیلی خوا  
 دست بدست نمیرسد در شهر رندان گردنی تیز و دین دعوی گردن برافرا  
 چنانکه غلغل تراقی بعبوق میسر سهر که هست فرا خدستی را گردن بالا کرد و سطلیه  
 تا قفا پیش او دارد و راحتی حاصل کند و ازین خورش اغلب گردنهای طبر  
 کرده شد بهیت مثل زد قفا خواره ز آماس گردن به هم از خوردنستی که بر کرد

رساله خامسه اعجاز حسرو

برای قیام قفان از اسام  
 لفظ تعظیم و بر الکلب بالعصا و بر  
 نفرت لفظ انفرین بلوغ ابلغ  
 تخمین را که در لوره لفظ دپور  
 ناری زمین کوشیده و سیلاب کشیده  
 و نونشاهه بملکه و بر کاشوده لفظ انفرین  
 قیصر لفظ در وازه و خندق و بل و ان  
 تیز و خیز و تیز و خیز و تیز و خیز  
 تیز لفظ از ره سب و بر سگر لفظ  
 قفا و بر سگر لفظ و ان



نامہ سونہ لادو    بزرگداشت آن    نامہ اوداد    قوت افروزم    یکرانمن بربر    دیار افروز    قلعہ صحرای    نای قزلباش

و نیز دسیاه ۱۲ برای کتاب  
 لغت سواد و خواندن و برای دیوان  
 لغت خندان و برای کوهستان لغت  
 دشمنان و برای برای دیوان لغت  
 و برای کفش لغت عین و برای  
 فندان لغت نالایق و برای  
 فندان لغت شادی و برای سفر  
 لغت کفن و برای خنک لغت پی  
 و برای نامه لغت قاصد نامه  
 و برای ۱۳

۱۱۵  
رسالہ خامسہ اعجاز خسرو بنی

[illegible]

۵۷ کشف بالضم میمون لیسانی جندارا

نامه آن قربانان که دیباچه مضاحک بود از باد پر پرانه بدین جانب رسید  
شعر فرات کتابه و اعاد روحی به و عاکی فیہ من محیا السواد من از خواندن این  
دبان دوستان چون کنش پاره خندان شد و دل شمنان چون نعلین نالان گشت  
بیت دلم از پوست بیرون آمد از شادی آن نامه به بسان سفره بید و لسان  
کز کون بیرون آید به بیت استنجز با بحیره من حال رفائی به بالضحاک حکای القاصد  
نیکو نیانی به ذکر یه در خایه گرفتن بدر کلتکی مروی نمودن شجاع مسخره فتنه برون  
من با ایشان چگونه زنج تو انهم زد که ایشان را همه ملوک سبک منیزندیت  
زبان کشند کجس کز می زخم خون کون به که همچو پایچه پر خوی آب رود از ده  
هر یکی در افتا به عود میسوزند و نول در کون میگیرند تا در مجلس بزرگان تیر ایشان  
معطر برون آید با اینمه شعر آنچه من میدانم اندر سخن گیرم بیرون دهم به گاو  
گیرم هر یکی را گر همه عنبر ریند به پیش ازین هر چند که بروی ایشان چو فرج  
مادیان بعد از کمیز خنده و مادم مینودم یا مانند کشتی که کمیز بوی کند و دندان  
سپید میکردم چون کیر خرفته هیچ از پوست بیرون نمی آمد و گاه چون  
فرج نو بردگان زبان آوری مینمودند و گاه چون ختنه سنیان بی پوست  
روی میکردند و ما را از دست ایشان چون تیمور گیران گریه در پوست کشت

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



نظریه‌های مختلف در باب این موضوع  
 و در این باب نیز نظریه‌های گوناگونی  
 وجود دارد که در این کتاب به آنها  
 اشاره شده است و در هر یک از این  
 نظریه‌ها سعی شده است تا به  
 توضیح این موضوع پرداخته شود  
 و در این کتاب به این موضوع  
 به تفصیل پرداخته شده است  
 و در هر یک از این نظریه‌ها  
 سعی شده است تا به توضیح  
 این موضوع پرداخته شود

و بطاعت شکسته دور میگردد و انیدمیت زر عنایتش مستان زفته از دست  
 در آن چستی و چالاکی شده است به نقلی بنایت خوش خواره لاکن خوب  
 طبعان غرور و گلو و مغروریت بازه دلی پاشنه و شکر گردن و پوست  
 شانه و بنیه خایه و حشفه زره و فاهم کس و سفره کون بیت پیرایش پوشیده  
 چون خلم و لعاب به کردی بر مندر گریبان قصاص به بیت و کز  
 کباب من کجسته حشفه به سالت اما لچ کفج الرمل و در پیشگاه مجلس مانده  
 تنگی فراخ کشاده پراز خورشهای گوناگون هر چه کسی را میبایست میخورد  
 ریزگان ازان مائده دم میخوردند و احمقان ندم میخوردند و نادانان غم  
 میخوردند و زریکان هم میخوردند و قوادکان غم میخوردند و عاقلان کم میخوردند  
 و همه ازین خورش تالب رسیده بودند و شکم خالی بر همانان هارسی وزه  
 بیت فتح الفک مثل تمساح و اکل الیخ مثل حیات به کفران نعمت  
 نتوان کرد بغایت سیر شده بودند ولی از جان خویش و بر سر سیر  
 بر سبیل آب خشک قدری افسوس و حسرت و رشک و درد و در فح  
 پشیمانی میخوردند قطعه آن را که درد و حسرت و افسوس شد خویش به آرد  
 این خورش چه بود آه و و دناک و الکبر لقمه است غم و آنکسی که خورد

و در این باب نیز نظریه‌های گوناگونی  
 وجود دارد که در این کتاب به آنها  
 اشاره شده است و در هر یک از این  
 نظریه‌ها سعی شده است تا به  
 توضیح این موضوع پرداخته شود  
 و در این کتاب به این موضوع  
 به تفصیل پرداخته شده است  
 و در هر یک از این نظریه‌ها  
 سعی شده است تا به توضیح  
 این موضوع پرداخته شود

و در این باب نیز نظریه‌های گوناگونی  
 وجود دارد که در این کتاب به آنها  
 اشاره شده است و در هر یک از این  
 نظریه‌ها سعی شده است تا به  
 توضیح این موضوع پرداخته شود  
 و در این کتاب به این موضوع  
 به تفصیل پرداخته شده است  
 و در هر یک از این نظریه‌ها  
 سعی شده است تا به توضیح  
 این موضوع پرداخته شود

و در این باب نیز نظریه‌های گوناگونی  
 وجود دارد که در این کتاب به آنها  
 اشاره شده است و در هر یک از این  
 نظریه‌ها سعی شده است تا به  
 توضیح این موضوع پرداخته شود  
 و در این کتاب به این موضوع  
 به تفصیل پرداخته شده است  
 و در هر یک از این نظریه‌ها  
 سعی شده است تا به توضیح  
 این موضوع پرداخته شود





بیت زبان عفتنه ریش گا و دم می جنبه چون گا و گس خورده که دم جنبه  
 فصیحک پنبه دهن از قویج فحوا ی کلام در فم آمد از غایت بی آب دهن  
 لعاب خشک چون آرد از دندان آسایش بیرون میزند گوی در خانه رابنج  
 داده اند تا نشسته بیایان را پست بنیش لالا الکن و لالوا بکم که در حق فصاحت  
 او فصاحت خویش عقده محکم داشتند عبار سینه بیرون میبرخت و گرد از زبان  
 خویش بیرون می آورد و خود خاک در دهن خویش میکرد و میگفت قطع  
 بسکه آتش در دلم زود شعله این آبخان در دهن من عبارت خاک فاکتر  
 شده است بی نمی افتد کسی لفظ نصیحی چون منی لا جرم لبها ز چرکها  
 نازک تر شده است به جمال بینی بریده را دیدم از سر دماغ بینی بر طاق نه  
 و خاک دندان را از بین تعجب خنده درون لب نمیگنجد و میخواست که از دراز  
 دندان زنج خود را بگیرد چنان میخندید که همه مجلس را بخنده او خنده می  
 خلقی از خنده او بخندید و او از خنده خود بخیر تر شعر و آسان کما انسان مشط  
 بعضه و بعض صحیح رسته دندان کوتاه و درازش گویا خاک ز لالان بود  
 که انگشت بر جایش کنند چربیک روغن گریه اهن روغن خورده را پس از  
 سالی بی صابون از تن کشیده و با بجا خانه با بر روغن برای زینباده

بگو و لفظ دم بر آب  
 لفظ لعاب دهن  
 دندان و آرد لفظ آسایش  
 و بنج مناسب آرد و دهنی چنان  
 لفظ فصاحت و در حق  
 لفظ نصیحی برای فحوا  
 و بجا سینه لفظ بیان  
 زبان لفظ دهن و دل و بجا

۱۲۳  
 به نازک و برای بی لفظ  
 دندان و دندان و لب دندان  
 و برای دندان و لب دندان  
 که لفظ دندان و لب دندان  
 و برای چرب لفظ روغن  
 ماست دندانهای شانه بودند  
 بودند بعض دندان و لب



و پانچہ از از بالای نشانک تا فردا من سپید کرده بیت جای تنبول نمود  
 کجارجا تلخ به پز کجارجا دهانش چو چراغ روغن به چترک پہلو ان بر ریشا  
 پشمن لبستا کجا برآمده بود و از غایت خشم نعره میزد که ضربی از تنش محبت  
 و ریشا پیل چنان لغت شده میگفت که خوی می انداخت و بر ریش می افتاد  
 شعر غازی ز نسیل میگفت از حمیت در رخس به تفت بریش قرطبان کچین  
 تفتی کند کجا لک کور دست درون از ار کرده پیش از بر میگشت و ابو العینا  
 چنانچه سوی عین الدین اعور چشمک میزد بیت اعور شورش چو غمزه زدن  
 چرخ چو دیده به گفت چشم بد از ان زکس رعنا ی تو دور به شعر لو خاطبی اکم نظیر  
 وجهه به من عینا الشهدا یرجع حار با به ابکن فرحک بالای از ششم  
 خرد تر خجہ بدستی را آستین بر مالیده سبک خویش از باد خوره رنجته و لب زین  
 از مشت بدستان آماس گرفته بیت در تر خجده به شده گوئی به خسته  
 خاتون در العاظ آمده به سبک تو پشه بوی لوط سبتان با سبت تمام  
 بر مالیده بود و هر تازی که از ان سبک میدید بر میرید و غلو لما که گرد بر گرد  
 محاسن آراسته او آویران مصرع همچو شک گو سپند از چشم کو گوی سپند  
 ابوالحار مصری نخره میزد که طربک بوقی از جای می جست بیت گفتا که چون

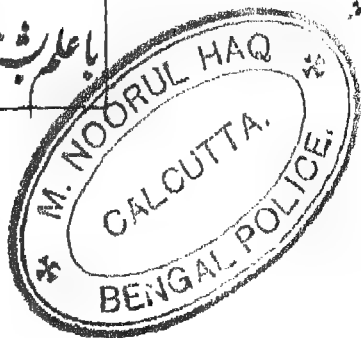
لفظ از در به نشانک لفظ از در  
 و بر آکجارجا لفظ روغن به چترک پہلو ان  
 چراغ و بر آکجارجا که در ریشا پیل است  
 لفظ پشمن و بر آکجارجا لفظ نعره و تفت  
 و بر آکجارجا لفظ و بر آکجارجا لفظ  
 زینس و بر آکجارجا لفظ و بر آکجارجا لفظ  
 و بر آکجارجا لفظ و بر آکجارجا لفظ  
 مناسب ۱۲ قوله لو خاطبی اکم  
 اگر خطاب کند مراد اینست که می پندرد  
 رساله خامسه اعجاز خسرو  
 خود را و از چشم خود می بیند  
 باز میگردد و چنانکه یک کلمه است  
 به از انشت لفظ و بر آکجارجا  
 لفظ دست و بر آکجارجا لفظ  
 و بر آکجارجا لفظ و بر آکجارجا لفظ  
 سبک لفظ با خوره و بر آکجارجا لفظ  
 شت و سبک و بر آکجارجا لفظ  
 لوط و بر آکجارجا لفظ و بر آکجارجا لفظ  
 و بر آکجارجا لفظ و بر آکجارجا لفظ  
 و بر آکجارجا لفظ و بر آکجارجا لفظ  
 و بر آکجارجا لفظ و بر آکجارجا لفظ

و پانچہ



541

عکس برعکس  
کجاست  
لفظ سرگین و پشته و کین و پشته  
پسید لفظ ک و به مضررت لفظ  
و بر آگاه لفظ خورند و به سر  
لفظ خاکی و بر آگاه خورند  
لفظ رید و بر آگاه خورند  
و باز بر آگاه خورند  
و شک و ذخیره و بر آگاه  
۱۲۶  
رساله خامسه اعجاز خمس و پنج  
لفظ نبوه و به ای و به ای  
لا حول و به ای و به ای  
آزادگان و به ای و به ای  
وجود و به ای و به ای  
در و از به لفظ و به ای  
و به ای و به ای  
نسب است و به ای و به ای



از برای ننگ و نام خود و مستوری خویش بنماز شام صفت زده بر بدن برد  
می آیند و با یکدیگر غم دل گویند و هر چه در بطاعت بیرون میزنند برای دروغ  
نماز است که دست در کون بردن در خانه اوده ایشان غماری بزرگ باشد  
هر که از ایشان استنجا دهند وی ندانند و را یکدشستن ادب کنند شعر  
ننگ اعنائت حول گیر با کان ۴ هجبت و جاجات علی تل اختری ۵  
صفت شما به شیم ایشان چند است که در ده طغاره کون و در کران پیشیت  
آخر سختیان شد بیان و پنجاه حوض گرمانه و صد چاه مستراح ننگجه اما از صد  
ستایش یکی و از بسیار شامائل اندکی در بیان آرم تا قریب از آبروی تمام  
حاصل آید بهیت اصحاب جمع کین صفت حسن بشنوند آهی زنند گم  
ولیک از دوان زیره و پیشگاه مجلس رخوان خاتون که کس بطریق  
معرفی لاک پشکها بر پیشانی دوخته و از برگ سبکستان قبول خور  
و از پشکهای گربه شکین غمیری در گلو آویخته با کفش دوزک گنده دهن  
بوسه بازی میکرد بهیت کنی و گوی بوی یکدیگر بوده گنده و بهی بگشی  
در خور بود ۵۴ جاشنگ لاغری خود در میان خانه و کونش برون دروازه و مرد  
از پیش پیش نقیب را در همه داده که کونش را درون شهر بگذارند که عرض  
ن

۵۴ جاشنگ  
نقشب نام و جاشنگ  
در برای بطاعت  
استنجا افکندن  
۵۵ در کونک  
با کون که در خانه  
سرمه یکدیگر  
گشتن ۵۶  
سکون و برای  
بسیار لفظ  
نقشب ۵۷  
رساله خامسه  
نقشب ۵۸  
بیت از خود  
مقداری در  
نقشب ۵۹  
نقشب ۶۰  
نقشب ۶۱  
نقشب ۶۲  
نقشب ۶۳  
نقشب ۶۴  
نقشب ۶۵  
نقشب ۶۶  
نقشب ۶۷  
نقشب ۶۸  
نقشب ۶۹  
نقشب ۷۰  
نقشب ۷۱  
نقشب ۷۲  
نقشب ۷۳  
نقشب ۷۴  
نقشب ۷۵  
نقشب ۷۶  
نقشب ۷۷  
نقشب ۷۸  
نقشب ۷۹  
نقشب ۸۰  
نقشب ۸۱  
نقشب ۸۲  
نقشب ۸۳  
نقشب ۸۴  
نقشب ۸۵  
نقشب ۸۶  
نقشب ۸۷  
نقشب ۸۸  
نقشب ۸۹  
نقشب ۹۰  
نقشب ۹۱  
نقشب ۹۲  
نقشب ۹۳  
نقشب ۹۴  
نقشب ۹۵  
نقشب ۹۶  
نقشب ۹۷  
نقشب ۹۸  
نقشب ۹۹  
نقشب ۱۰۰

تنگ شود و کنیزک دم در ته دو کونه او چون فازه کشان خواب آلوده دهان  
 باز کرده شعر آروغ تهنش چنان فرو میخوردند که بینی شان عطسه میخورد  
 صندوق خاتون گنده بغل پیراهن یک آستین عطار را خوانده بود و دو  
 بغل میکانید که غالیه بخورد و عطار بهر باز میخواست مراجعت کند بجدیه نگاهش  
 میداشت بیت تا عاقبت گذاشت هما بنما حواله عطره و انگه باتفاق تیرا  
 برون دوید و شمع خاتون کم خواره ده سیر نخود بریان در دامن کرده اندک  
 بصدناز و کرشمه نقل میفرمود و کنکان ستاده بینندگان را دور میکرد و ندانست  
 چشم خورش ننگ بیت همی فکند بلب مشت مشت میخاند چنانکه از دهنش  
 بانگ آسیا میخواست به تهنی خاتون تا یک چشم مگس خورده و آما سید  
 چون پشت پای قحط زدگان و بینی یک سخت چون شکم سیر خورده گان هشت  
 با دلقه جانب چپ برده کوی که در گوش خویش راز خواهد گفت و یک  
 و ندانش بدرازی از پاشای لب بیرون آمده و پنداری که کد و دانه  
 از کون سگ آویزان شده است و با چنین تناسب عضای شیفته  
 صورت زیبائی بلیت شیفته صورت زیبای خویش را زائنه میکرد  
 تماشای خویش به غراره خاتون فروت دامن بالا کرده اندامی پراز

مراد از گز و برای فاده لفظ و  
و همان باز برای آرق لفظ  
و برای صند لفظ عطار و عطر  
و عطار مشتق و برای مشع لفظ  
کم غور و برای ده لفظ غور و غرا  
لفظ کرشمه و براسه ناز  
و مشت و دهن برای چشم زخم  
لفظ تار یک چشم مناسب چون  
۱۲۸  
رساله خامه ای  
و شطط  
و پدید می آید  
و دندان و پشند  
و مناسب  
و ناز و دوازده  
و صورت لفظ  
و براسه  
و مناسب است

صد هزار چین کوئی که پیراهن مالیده پوشیده است و اطراف حی نمود  
 و ترک بچه امرو در این خواست که بدان اگر رشته در گلو کند خاتون از جانب  
 خویش عشق بازی میکرد و ترک بچه شمرده ساله از بهیت آن نو دساله  
 بیم آن بود که صد ساله شود بهیت هر اسان برون میشد آن کودک  
 از وی به چو طفلی که از ضعیف ام صبیان به غریبه خاتون کوته گردن و دوش  
 از فرق گذشته بود و دو پستان اینهای زانو را در غلاف گامیشی پوشیده  
 و غری زیر غیب آویزان کوی بیلاغت ثانی پستان شومش از خلق  
 بیرون آمده شکمی چون کون طغار برآمده و کوئی چون پشت طشت نشسته  
 نشسته با چنین شکل میزدون پیراهن چست پوشیده بر سکه بالای  
 خویش افسوس میخورد و میگفت بهیت چه سود ازین چستی و چالاکلی کشید  
 چون نیست ظریفی که بر گیر و تنگ دیدی مسکین دیوگیری که از سایه  
 مردم را دیو میگیرد و روی سیاه سپید کرده از آسایش خانه بیرون آمده است  
 شعر نور علی و جنات هامن نوره به مثل البیاض علی الجدار الاسود  
 روشنی بر رخسارهای شان از یک مانند بیاض بر دیوار سیاه  
 سوزی خورشید نیم روزی از طریق قنچ و جاشی بگوشه چشم نگاه میکرد و نظیر می  
 بیت ای کرنگ سیاه من در بگری به پیسور که در شکست بی دراست

برای صد لفظ از سر و پای  
 ترک بچه امرو در این خواست  
 از غریبه خاتون کوته گردن و دوش  
 نو دساله و صد ساله و بهیت  
 کودک از ضعیف ام صبیان  
 به غریبه خاتون کوته گردن و دوش  
 از فرق گذشته بود و دو پستان  
 اینهای زانو را در غلاف گامیشی  
 پوشیده و غری زیر غیب آویزان  
 کوی بیلاغت ثانی پستان شومش  
 از خلق بیرون آمده شکمی  
 چون کون طغار برآمده و کوئی  
 چون پشت طشت نشسته  
 نشسته با چنین شکل میزدون  
 پیراهن چست پوشیده بر سکه  
 بالای خویش افسوس میخورد  
 و میگفت بهیت چه سود ازین  
 چستی و چالاکلی کشید چون  
 نیست ظریفی که بر گیر و تنگ  
 دیدی مسکین دیوگیری که از  
 سایه مردم را دیو میگیرد و  
 روی سیاه سپید کرده از  
 آسایش خانه بیرون آمده است  
 شعر نور علی و جنات هامن  
 نوره به مثل البیاض علی  
 الجدار الاسود روشنی بر  
 رخسارهای شان از یک مانند  
 بیاض بر دیوار سیاه سوزی  
 خورشید نیم روزی از طریق  
 قنچ و جاشی بگوشه چشم  
 نگاه میکرد و نظیر می  
 بیت ای کرنگ سیاه من در  
 بگری به پیسور که در شکست  
 بی دراست



آنچه آید نایک یادگار نایکان هند مصر عجز و هوئی نایک فی فنی الذکور به  
 کوشی چون دولا ب چاه فرو رفته و لبی چون پلوان حوض بر آمده از نیک  
 بینی مر و ایدی در آوخته شمع قطره خلم غرنوی گوئی پکشته از سردی هوا  
 از پره دوم غنی قطره خلم معاق شده که بدان مر و ایدی و غوی آبداری و بزرگی  
 میفر وخت آن نایک بدین دو علقه لطافت معروف شده بود و غم  
 خوبان را سوی بینی خود میدید و خود بینی میکرد و شمع و یا ضحک قلب  
 اراک الما طایفه کنی در الف علی الالف در ده لنگ خاتون کوته پاس  
 بران آب بینی <sup>چنانچه مر و ایدی بینی بر بینی است</sup> یک شنبه و دوشنبه کنان کش خرامی غمیود و خطیبک محراب گوب نگشت  
 در مقعدش کرد که جمعه اینجا است خاتون دست خطیبک را از مابعد  
 بیا قبل بر دو ظرفی زمانی روان داشت که بیت در جمعه پس چند کنی مایه  
 همه صرف به چیزی ز پی جمعه پیشینه نگمارد و واجب کند که چنین محاسن  
 با احترام فرج ابلیس که در عهد خان بن خان مرده بود در خواب دیده باشد  
 و هر ظرفی بجای خود دهنیم گریابی افر وخت و مجلس را چنان گرم کرده که  
 دماغ ریجناک گلخن تاب میسوختن و خواجه شجاع الدین گرد گرد و هر بار  
 آستین دامن را بدان دود معطر میکرد و خواجه بدرالدین کلکی چنان شطره

از زن بیرون نایک در مردان  
 جوان است ۱۱ سله برای فنی  
 لفظ دگور و برای لب لفظ بینی  
 دیره مناسب بینی و برای لب  
 لفظ حوض و برای سردی لفظ  
 هوا و برای مر و ایدی لفظ ایدار  
 مناسب و غم الالف بر غلظت  
 بینی و برای الف لفظ بینی بر  
 خوبان لفظ خود بینی و برای  
 رساله خامسه عجایب خشم لفظ مقعد  
 لفظ در و برای لفظ شنبه و دوشنبه  
 و برای کشت لفظ و شنبه و دوشنبه  
 لفظ جمعه و برای کوه بانی لفظ  
 لفظ خرامی و برای خطیب لفظ  
 لفظ محراب و برای محاسن لفظ  
 و برای پس پیشینه لفظ  
 و برای لفظ صرف و برای جمعه  
 لفظ شمع و برای خطیب لفظ  
 و برای مر و ایدی لفظ  
 و برای لفظ گرم

و غم





جای خنشین    به شک کنند    معطر از صیقل    زنی غالیست    سر به پای خنشین    سازند    با جیب لفظ    پیشانی باری    نظر لفظ رس    و بهین لفظ شادوت و به

خارج حظه به حالی که در جمع آن پریشانان سر در گم هر همه نظر فرستاده  
 من میداشتند از بسکه آثار قبح و شقاوت در طلعت نامسو دمن و شن تراز  
 رقم لعنت بر پیشانی معلم ملکوت معانته کردند به تعجب تمام با یکدیگر گفتند که  
 خرمگان کشیدن این خمر نیز و به ریش نه باندازه بازوی ماست این منظره  
 خوب و مسخره مرغوب است مگر چینی از دوزخ سر و پا سوخته بیرون دیده است  
 که از خطر طهارت قص انگیرد ابو بکر ربانی و در درگاه اسفل بر آتش پای میگوید و  
 و تنگ در گور کفن سه صد ساله خود پاره میکند شعر لو ان فی العلوات  
 یخمر مضحکا به فالدب ضحیک والقره بقصمه حاصل چون قانق تحصیل من  
 بغیر بیل فکرت به خنشین تحقیق نشناختند که پای کفش او فعلین در ویش از عجب  
 در دوده رود کانی ایشان راه یافت که خشک راحت متوضی کردند  
 چون شرط آبدست بهجا آورده بودند با آبخنان طهارت کامله دست  
 که کون بدان میثوم بوسه دادند و بجمارت و جرأت از محدث بزمیم  
 تفتیش نمودند از بنا که نیاز سندی ایشان بصدق دیده شد و خواستم که  
 تشریف جواب در بقیچه دو کونه مجبوس دارم پاسخی با صد هزار عذر انیر  
 فرد در یختم و گفتم بعبت رسوای حال خوشیتن کاری نیست به کالج هر

لفظ روشن به لعنت لفظ  
 معین ملکوت و برای منظره لفظ  
 مسخره و مرغوب لفظ  
 و بهین لفظ سوخته و با جیب  
 و دوزخ لفظ که مناسب است  
 خرمگان لفظ که در معنی  
 کسان باشند و کار لفظ  
 رشاد که از آن بهین طریق بدر  
 می آید بهین لفظ

نقد آن آید  
 و فصل رساله خامسه عجا خسرو

مشهور و بهین نام مسخره  
 برای گور لفظ کفن برای کفن  
 و مضحک و بهین لفظ بقصمه  
 مناسب است و در لفظ  
 هر آینه در بیابانها شمشیر یکدیگر  
 و در یختم و گفتم بعبت رسوای حال خوشیتن کاری نیست به کالج هر  
 و بهین لفظ سوخته و با جیب  
 و دوزخ لفظ که مناسب است  
 خرمگان لفظ که در معنی  
 کسان باشند و کار لفظ  
 رشاد که از آن بهین طریق بدر  
 می آید بهین لفظ

لفظ متوضی به توضیح    فکرت و بهین    لفظ آبدست بهجا    برای کون لفظ    در کون و بهین    دست لفظ از    در کون و بهین    در کون و بهین



خوش مستی و لیکن بدینت خوشتر بدی و زانکه از سر گین شکس گیر و همه کس که  
چون بختی از تاسف پیرانه باز آمد مصاحبت پیرایه در میان نهاد که مارا از برا  
عجوزه خویش پیش نهادی اتفاق میباشد و آن خبر از شما نیز بدیت اگر چه  
هست ترا گوهری بسنگ بزرگ و زسک صحبت مانترزه در لیغ مدارد  
اگر چه بلفصلی او با من مثل خلیفه و حجام بود اما چون غریب بودم و رو  
در پیش بردن کاری داشتم پشت بر تنگ و نامم کردم و ایجاب او را  
گوش قبول فرمودم بدرکنک بدین شرف بزرگ امیدوار شد ربانی  
روان گشت بنگلستان نان سوی خانه و چو خرچال سپرد کنک لبانه  
و دیدم بدین جوئی جنت بهم و چو چو زه بدین جوئی آبخانه و زالی چند را که  
خون سیاوشان و بهمن فروشد زردارم و زال زر شانه ساختم هر یک  
قانی که سمرغ شام را با گرگس کیکاوس جنت کند طلب کردم و سوی  
آنرو دایه فرستاد تا خبر چاه تیرن بیا رند ایشان خود در طلب چاه تیرن  
رفتند و غار کخیسر یافتند از فراخی طالع آن بنگلستان که مشک آب پشت  
دارد و تخم جاباسپ حکیم را تحسینا کردند بعد از آن کنیت کمینه آن یوگا  
کیان که نشان هیچ که بر بار داد و در هر هفت خانه آیندگان تفحص کردند

۱۳۵  
رساله خامسه عیاض شرو  
لفظ حسن و زلال کیکاوس  
و تیرن و کخیسر و دیرا قات  
لفظ سمرغ و دیرا سمرغ لفظ  
که گس دیرا سو لفظ و دیرا  
فراخی لفظ طالع و بنگلستان  
تیرن نام ستاد و بهرام گورد و  
ستاد لفظ مشک آب و دیرا  
طالع لفظ تخم







بسته کنم باطن نقاضا میکنند که هنوز از فضل طینت او شمه در حدیث اری  
تا ما که بوی دامادی داریم چو ران سحر دماغ تکبر کنده کنیم بیت پیش از آن  
بینی که خود را زین روح ترک کنیم باز تو رنجی نباشد چون کفش بیرون کشیم  
ولا رنجبت من صداق تراز لعل و در فروخت دلالان و در کو خدایان  
دید گفت که حسن و حبیب و حیای او هم قدری تقریر کنیم بیت که تاباند  
از ادب نمونه بود که دختر آن را شرم و رون چگونه بود و این دختر که بدین  
سبب بندوق مذاق او را خوش کرد و هم بر دستم و درون پرده زفافش بروم  
تا ستر از او برگیرم انبوهی نظارگی چنان بود که گوی بازار پاره فروشانست  
بیت گفتم از بهر خواجگاه توشه به ازین خلوتی صحیحه نباشد و خواستم  
که بسوزن باریک پاره و وزی بکنم چون دو پایش علم کردم از فردا باند  
طبل بر آید سه بر آرد و هم قاصد خود را دیدم بعد از آن بجایست که چون  
در میان بازار رسیدن نشید اول از قنای شرم روی بیوشد پس که بهر  
کند انجمن روی پوشیده خبر بیت و پرده عصمت توزیده تا عصمت  
او ترا فرسیده و از بزرگی شکم و شش ترسید و کنیزکان انگدار که گوش آلود  
کنند لابد کون از غلامان شویاند و در حالت شستن چشم ایشان بیت اند

[illegible]

تا نظر ناخودمان بر شرم جای او نیست و از غایت پاکیزه کاری هر روز و جای  
 پر بنشانند تا در بوی کوشش بشک شانه کنند و سپشان را چنان خشمناک  
 منیرند که ازان آواز دختر ناز پرورده در خواب رود و بیت چون تو در خواب  
 او غوی ده خود بینی هر آنچه می شنوی و آنچه فضلا بسینه او بود شمی شرح  
 آمد اما منشآت پیشینه او چند است که در ده دیوان ابو نواس گنج  
 زیرا که قافیه فراخ او که بیت الانشا و فساد است بطریق رطب لاسا  
 پیش و یف مابعد شیر او که من در اشعار دو الی راسه ام و کبر که ام و اقر  
 بدان بحر بسط از سر قیام و تواضع سیگوید که شعر یا مال علیک سمارالما  
 بنک به کان من کل مقرب مشرب به و بهر بوی آن نافع سوزیت  
 هزاره گره که چندین غمازی را در آن گذر قافیه روی گردانیده است  
 شعر لویج البلاغ فرقه فرقه به کالبحر قد وسعت قواف صنیعه به بازار شنید  
 اوصاف فضل و فضیلت این فاصله بینی کلاب اگر چه متحرک تر از غیر  
 بودم چون الف بی پیوند در خویش کم شدم چنانکه از کونه که معطل عین است  
 تا کس باد غام خیزی مضاعف میشود و فرق ندانستم بیت نده فاصله  
 ضم فیها الذکر به جوفها الاجوف اصحاب جماع ذکر و اوه با خویش اندیشیم

برای نام نهادن بوی  
 شعر لویج البلاغ  
 شیخ شمس المصطفی  
 منشآت و فضیلت  
 دیوان ابو نواس  
 در عین غایت  
 در غایت غایت  
 ۱۳۹  
 در ساله خاصه  
 در این متن  
 برای مناسب  
 لویج البلاغ  
 بدینان  
 تحقیق و صیغ  
 کردن و شعر  
 ۱۴۱  
 و برای  
 عین لفظ  
 فاصله

که چندین گاه در طلب کنونی گشتیم تا عاقبت بخت مرموشناس چون من  
 اصله راز و جی اسیل و حلال زاده از من روزی کرد چنانکه از طرب ادب  
 ذات حسن صفات اصلا جای شرمندگی نیست اما مثل معروف است  
 که چون از عشق فرو دانی نان باید عروس بی جبین کمیز بگور و گریه بی سوز  
 را ماند بایستی که اندازه متاع جواز و شای او معلوم شدی تا دل  
 چون سنگ زیرین آسیا بسودی و کیر چون دسته زیرین آسیا  
 بابتادی و چون دسته صلابه فرو و غلطیدی آن نخته کاران که وقایق  
 عروسی را بر ختم مشت میسر نشند تا نان ایشان خسته شود و بیت چون مان  
 گرده بستان بود در تنور گرم موی در موختن آغاز کردند از دو دست  
 و بدل نقره و زر و بدل سنگ گوهر نشانیده که چنین استواری سیم در توره  
 یافته است چهار این دختران چند است که ده خر را تیر انداختند شتر را  
 بریاند بیت محال دانی اگر باز گویم همه چیزه کنم خلاصه زده خر من بجل  
 یک تیزه هنوز استعداوم تمام نشده است زیرا که بجیت جامه پنبه نشسته اند  
 و زر در سنگ موجود نشده است و در یتیم در شکم صدق عقیق معدوم مانده  
 و ابریشمین از برگ توت بیرون نیامده است و پشمینه بر پشت میش نندیده

اصل لفظ صیل برای ذات  
 لفظ صفات و برای عروس لفظ  
 چیز برای چیز لفظ متاع در  
 کیز لفظ گور و برای سنگ لفظ  
 آسیا و دسته و سود و بر سوز  
 لفظ صلابه و برای پخته لفظ  
 وقایق و برای متاع لفظ شای  
 برای وقایق لفظ مشت  
 و مشت و پستان لفظ ختم  
 رساله خامه عجا و خسرو  
 و برای گرده لفظ تنور و برای موختن  
 لفظ گرم و پختن و برای موختن  
 طار و بر نقره لفظ شتر  
 و سیم و بر اجاز لفظ شتر  
 و پنبه و پنبه و پنبه و پنبه  
 لفظ پنبه و پنبه و پنبه و پنبه  
 و بر از لفظ سنگ و برادر  
 لفظ صدق و بر ایتیم  
 عقیق برای شکم لفظ  
 و پنبه

و جان

و علاج در دهان پیل نرسته و چوب از تنه درخت بنالیده رباعی تخم کن  
 زفته زیر زمین هنوز در رنگین ز آفتاب نگشته نگین هنوز نه نه نه  
 که خود نگشته ز اسباب هیچ چیز از صد متاع هیچ بامکان قرن هنوز نه  
 اما آنچه همیا و مرتب شده است آن مقدار توان گفت که اگر بخوری تا قیامت  
 بسنده باشد نیم کسی یکپایه و یک گه است سه پایه و دو کتیک چهار پایه  
 و شش چیز پنج پایه و هفت دسته اسب و نه خر و غریل و سیزده جواز بی کن  
 و پنج کفیلین بی سر و یازده گلوله و یک گلین و شانزده سفال نان بختن  
 و هفت جاروب بی رشته و هیزده کندوی شکسته و الله اعلم بالصواب  
 بیت عجیبی نیست که از بخت چنین کدبانو به رفته خانه رسد از برکت او  
 تازانوده اما بستر خواب را هیچ عیب نتوان کرد که بغایت مهترانه است  
 و ویرکاله و هیزه سپسالار کاکو افغان و چهار دهن اسب یک ملک کتن  
 خربانی و سه لوار شکر رنگ ریده و مسک گرفته از پشه خانه ابو بکر پشه  
 نیم شطرنجی از ان میر کنکالان پنج دلق درشت از ان مهتر گدایان  
 یک شرطیه نائب مهتران فراشان هفت جوال بی پیوند و نمیه  
 کلیم پاره پاره کشتی که از ان سر مردم بگرد و بیت نذرین پشت است

۱۲۱  
 برای اسب  
 اسب لفظ پیل در اسب  
 لفظ درشت و در وقت لفظ  
 تنه و برای اسب لفظ  
 کسی لفظ پاره و برای اسب  
 سه پایه و چهار پایه و پنج پایه  
 هفت لفظ و برای اسب  
 اسب و برای اسب لفظ  
 جاروب لفظ و برای اسب  
 و هیزه لفظ و برای اسب  
 و شکسته لفظ و برای اسب  
 و الله اعلم بالصواب  
 رساله خامسه عجا خسرو  
 شکر لفظ و برای اسب  
 پشه و برای شطرنج لفظ  
 و مهتر لفظ و برای اسب  
 لفظ و نیم و پاره و برای اسب  
 شطرنجی لفظ و برای اسب  
 اسب مناسب ۱۲



نخورده چیری از پرهنیز بسیار اما لبس تلبس از غایت کنگی پرده خود بهر  
 از جنس جامه نادر و خسته ترتیب یافته است و خشک از اروس و سرب پیرا  
 چهار سوید و آبی و پنج ره بارانی نیم منجوق قرطه و دو نیم گز استر لبانچه سه کی از  
 فرد و شقه چار یکی از نزدیک از اربند اما از شعر با حفته پاره شده کنده و بود  
 هم یکپاره بیت خیزای داماد که خفته را بیدار کن به کز پی این شعر خفته کن  
 مگر بیدار نیست به باز آنچه دوخته اند و ناپوشیده پوشیده بعضی با قطع و  
 بعضی بی قطع یک شکنجی خاره و یک اسن گلی پاره و دستار ک قصب  
 چیری و یک دستار چه کاغذ حریری و یک جامه پاونیم کشیده و یک پیرا  
 نیم مالیده و یک دراعه ریخته و یک متفنه گسخته و یک شیرین باف جلد  
 تلخی و یک چادر با هنر بلخی و یک یارانی دوست عید و یک بهاری که  
 سیصد نوروز دیده بیت یک رامل یادگار بسیار کسان به چون پرده  
 عنکبوت و دام گسان به پیرایه خود چیزها که در طبله علی چهره باز توان یافت  
 بلا درجه حامل گر سواره از ره زیر مر و اید کشنیز یکا یک ماش گرد روی  
 خشناش گلوند خام و پیاز چامه با یک مقل سه گریبان دوال بوبر یا بانی  
 از لب علم باز و از بلور ما لطیف انگشترین با از آهن تا به نگینا و زنگینا

لفظ تلبس و لبس خشک لفظ  
 از اروس و سرب پیرا  
 دامن و برای جامه لفظ پیرا  
 دوخته و برای دوخته لفظ گز  
 و قرطه و لبانچه و برای لفظ بارانی  
 پاره و برای خفته لفظ خفته  
 و برای دوخته لفظ پوشیده  
 برای سنگ لفظ پاره و پاره  
 دواره و تخمین مطوف و براس  
 ۱۵۲  
 رساله خامسه عجا و خمر و  
 دستار ک لفظ دستار و جامه  
 قصب لفظ قصب و جامه  
 و یک جامه لفظ پیرا  
 و متفنه و باف و جاد و بافانی  
 و برای عید لفظ نوروز و جاد  
 عنکبوت لفظ کش و کشنیز  
 لفظ خشناش و قتل و براس  
 بوبر یا لفظ لب و لب و لب  
 تخمین و بوبر یا لفظ کشنیز  
 لفظ نگینا و زنگینا

دستوانه پنج و دست در بن گندم در آنچه طوق کلنگ در لنگر پیکر با خربک  
 درشتا لنگ بیت بکر تجلت با تکی کا سنا به کلب عتور با حدید سلسل پهنکه  
 آوازهای زیور و خلخال بشنیدیم از اینجا که طمع مزور یک آدمی ست خاکشت  
 را تو تپای بهمت ساختم و به وقاحت غیر معهود تقاضا تزویج کردم خواه چه جز  
 می سخی ست از شرم و ز زمین میدید می گفت مارا کار خیر سی جنت پیش  
 چون ازان پروازیم پروا خست بیت ما آنگاه خواهد بود بیت اول کنم باب  
 عجوزه کس پاره پس بهر عجوزه طرب و تحت دوباره به خسر او پاره را گفتم که  
 خیر هست آغاز کرد که از اینجا که حلال زادگی پذیرد منت حرام رواند ارد  
 چندین گاه است که مادر معصومه مایه بجه مطلقه ثلاثه شده است و پدر پر خیر گاه  
 ترک او گفته و او بخلق خیار روح علماء الدین علموت زنده میدارد هم ازین برکت  
 در بخشش کشاده گشته و پدرم بران شده که دعوتی عام سازد و این مطلقه  
 مطلقه را حلاله فرماید کوری چند را پیش ازین با سخنان آنکه مفره بجزیره کرده  
 نشود در خانه آورده همانا که الفاظ ایشان نه بر مذاق بی بی بود باید ادب رخت  
 بر تحریریه نماز پیوست خواه چه پرسید که غسلی بایسته جواب داد که ازین جا عما  
 آید ست من نمیش کنند تا خواه ازین سبب مبلغی مرد کوران کم کرد بیت

۱۲۳  
 لفظ جنت و برای بی بر دار  
 لفظ برداشت و پاره و پاره  
 بنفیس خط و برای خسر لفظ  
 پدر و بهر فقر و داد لفظ شرف  
 و بهر پدر لفظ مادر و برای بیع  
 لفظ زنده و برای در لفظ کاف  
 و براس مطلقه لفظ حلاله و با  
 باید و لفظ نفاس و براس  
 تحریر لفظ نماز تا سبب است

کوران همه رفتند چنان ناخوشنود که خرزهره سست بی بی سخت جماع به  
 ناگاه از بخت بی بی خرنده در از رکاب حاصل شده که بیک بشت نعل  
 یکی کند او را بعد از امتحان بسیار خوش کرد شهرگان عبدالحامز و ملک کن  
 عنده صار باجماع حمار به خواجه بدست خود بر سر او کل بسته و ولایت بی بی  
 با توابع و مضافات از مولود خود بفتح صحیح بر ستر از یانه در وجه او را آن مستحق  
 نهاد و گفت که مردی نااستوارم و طریق حلال و حرام را در دیانت احتیاط کنم  
 پس بحضور خود غیب خشفه فرمود آنگاه دلش قرار گرفت وزیر چهار پای چهار پا  
 شد و بشا ضرب عشرين و تعین مشغول گشت اگر چه پور گور خرنده چنان محبت  
 که آن بادیان زود زد و کینز و سرگین می انداخت مع هدایه فریاد میکرد  
 که من عورتی متلبسم ام بالتقای خطائین ملوث نشوم آخر مسلمانیت <sup>باین پوشیده ۱۲</sup> <sup>و خطه ۱۱</sup> حلال  
 آنکه شود ذوق عسله بیکر چشم بیت تا ذوق عسله حاصل آید زن را  
 افشار خزان باید با عقد سگان به بعد از آن افشار خرنده در جو شید بی بی  
 سخت خوش آمد و دلش از خواجه چنان سرگشت که خواجه را هم چو خرنج  
 بکذاشت و بنده خرنده شد بیت بی بی از خرزهره خرنده شده زنده بتر  
 خواجه و تلنگ کران خرزهره بهیر دبی بی به روز دیگر که کیر با صبح خیز سر از خواب

لفظ رکاب و برای خرز لفظ  
جاء و برای سست لفظ سخت و  
برای دو لفظ یک مناسب ۱۲  
لفظ قولگان الخ بود و فرزند  
و فرزندان نیز یک او شد و جها  
فرزیر که خرز شست است ۱۲  
لفظ برای توان لفظ مضائق  
و برای عقد لفظ صح و برای او چه او را  
لفظ مستی و برای او چه او را

۱۳۴۴  
رسالہ خامسہ اعجاز سرور

[illegible]

بر آوردن خواه خربنده را از رحمت شبانه بمعذرت پیش آمد و توقع طلاق زن  
 کرد بی بی نینقه خربنده محکم گرفت و گفت که خواه که بسیار میخورد و بگفت بیگانه  
 من شوی خود را طلاق هرگز نمیگویم هر چند خواه به حاج پیش منیو داشتی  
 بی بی افزوتر بیشتر تا مردمان معتبر در میان آمدند و بعد از گفت و شنود بسیار  
 بران قرار افتاد که هر دو بشکست شوی بی بی باشند اما نفقه خواه و مهر و نفق  
 خربنده رسانند که نظم شده بی بی از نفقه و نفق شاده که نان خواه نفق  
 خربنده داد و دل از بسکه بزخم سختی نهاد و بنیاد زنا نش هم بر پا و ده  
 خواه چون از عروسی زن فارغ شده آغاز کار خیر دختر کرد و بیت اکل لویه  
 من بجلد زوجه بدید عمو الرجال علی عیله منهاد اختیار کردند طالع وقت  
 جدی منقلب و قمر دران برج خاکی خاکسار نحوست شده و زنب هانجا  
 خود را دم بر ساخته و قمر مخموش را بسپاه روی انخان گرفتاری تمام  
 از زانی دهم شده و دلو از چشمه دور افتاده و حوت در درونه دریا از بی آبی  
 خشک شده و حمل نیز از حساب انجم صفر مانده و ثور را هم دران ایمان  
 سیز را آسمان تیگانه و مشتری از جو زابادی و چشم ره یافته و نظرش را  
 فرو پوشیده و سرطان که خانه هفتم است و بیت الترویج میریخ بان تخت

برای  
 طلاق لفظ زن و برای بی  
 لفظ طلاق و برای گفت لفظ  
 شنود و برای نفقه لفظ  
 و برای خواه لفظ و من  
 مناسب ۱۲  
 نور و طالع و برای انجم  
 و برای بیت لفظ و برای  
 و برای اسوی آب منی بی بی

۱۲۵  
 رساله خامسه اعجاز خسرو  
 منقلب و قمر دران و مهر و نفق  
 لفظ و زنب و نحوست و دهنوس  
 حوت و برای دلو لفظ چشمه  
 و برای چشم لفظ دریا و آب  
 و برای حمل لفظ حساب انجم و صفر  
 و برای ثور لفظ مشتری و جو زابادی  
 و سرطان و میریخ و برای سیز را  
 لفظ آسمان و برای تیگانه لفظ  
 و برای مشتری از جو زابادی و چشم  
 مناسب ۱۲

پنج پایه بجلوه و بال برآمده و زحل هاجا بر کرسی هبوط نشسته و زهره باقی آن  
تحسین را عقد محکم بسته و مشاطه خورشید هجران حبله روی بر دو تحسین  
بدود احراق گلگون خاکستر کرده و راس را هم شومی صحبت او بدجال گردانیده  
داشت که خانه هشتم است در کمین گاه خوف و خطر دایان باز نشسته و زهره و  
عطارد که از خرچک بگریخته تحت الشعاع خورشید محبوب نظر گشته و  
کورا کور در کام اسد افتاده و سقط شده چون از ان بگذری خوشه خالی و ترازو  
بی سنگ و سنبله عقرب بعالت سرطان مجروح گشته و سنبله گران دیگر نیز  
از عقرب گزیده شده و قوس بی قیمت از مشتری جدا مانده و تیر چرخ یگانا  
تیز روان خویش بر تاب کرده و دور انداخته بهیچ طالع سعد کز اختیار  
دهد خسته را جاودان سازد واری <sup>۱۲</sup> شش فروزا اختیار بفرماید <sup>۱۳</sup> و فقدها <sup>۱۴</sup>  
المشرفین و بعد از ان من زن طلاق را باطلت تمام طلب کردند و از آنجا  
که تعظیم دادا باشد نمی سر و نمی ریشم تبراشیدند و هر دسته نازا شنیده که هم  
بنشانند چون جای راستی بود گفتم که من زبان را تعلیق ابد کرده ام  
و دختر گفتم من که خاتون بنت پدر کلینم فضولی خود هم شده ام و خود را <sup>۱۵</sup>  
در آویختن چیزی <sup>۱۶</sup>  
درم قلب و یک درست سوراخی چنانکه شرع ایامه و شرط اجله  
بجهنم ابابیسر

[illegible][illegible]





بر سر ز بار چیده و گره زده در جلوه پای زنبور گزیده میکوشد و چو گل غازی  
 بچکان میکشود و مرا که شوهر اویم میگفت بستان بستان با خود گفتم که این  
 عروس بنایت کس نخل است میان ما چگونه زندگانی خواهد گرفت درین  
 اندیشه بودم که ناگاه گره از او عروس باز شد و رفتاد و او چنان مشغول جلوه  
 خود بود که از کون خود خبر نداشت مطربان گل چهره نازان میرودند که رها غی  
 خاتونک کون برهنه در جلوه نازید کان بخیر از کون خود و کونش باز پیش  
 یک پای بکونش اندازید کان خویله ز کون خود خبر یابد بازید و برین آفتاب  
 عروس را که نان مهمانی پر خورده بود و اندازده شکم ندانسته رسیدنی سخت  
 گرفت چنانکه فرصت رفتن سر زنبور دگوزی بمنحصر بطریق مطایبه بگذشت  
 و گفت که یک دست جلوه هنوز باقیست اول بچه چند که در شکم دارم سقا  
 کنم آنگاه بجلوه باقی پردازم من که شه نوام از دو پوستگی حامله کنه در پوست  
 نگنجدیم گفتم نه بی نازک ذاتی که محج و نظر آید بشن شده اینچنین نازنینی اگر تا  
 طشت خانه رود بیم باشد که هم در بچه بماند از کار بی بند کرده است که  
 بجای شرم باشد بچه من در کنار من اولی که ابو الولد علی الفرائش ابو الولد  
 حالی در کنارش نشانم تا یکبار صدیچ بر آورد همه مانند من گیر خواره زن

لفظ برای بیق لفظ گره دریا  
 شور لفظ عروس و برای گره لفظ  
 از بار برای اویش لفظ جلوه دریا  
 کس لفظ کون و برای لفظ خاتون  
 لفظ جلوه و ناز و دست لفظ دریا  
 نان لفظ همان و در خور  
 و در است لفظ و در خور  
 و خور لفظ است در لفظ  
 قن است لفظ کس در لفظ  
 ۱۳۸  
 رساله خامسه اعجاز خضر صوفیه  
 در لفظ بجز و لفظ مطایبه  
 لفظ بجز و لفظ دست چکار  
 و برای شکم لفظ و در لفظ  
 بچه لفظ نازک لفظ  
 آفتاب و برای لفظ  
 زمین و برای لفظ  
 و در است لفظ و در لفظ  
 یک لفظ و در لفظ  
 بچه و برای لفظ کون  
 نیاس



[illegible]

۱۵۰  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

مجلس شورای اسلامی



نکاحی که دارد که زخم شست را نیک شمار و بد چنین و انجم چنان گردد  
دو سال که اگر غضبان ز تنش سر نخارده بعد از آن همچنان خسرو  
سوی خر که میرد او بش بر دم تا حد زنا و شبانه زنا نم از خرف و آو روند  
و بر خکش نشاند بیت کردند پاره کونش را چاک و تازی و رده برید  
پاک باز هم بران مرکب و لکش نشاند جای که نیک آن بلکه کون بر  
زده بود بر زده شد تا اکنون همه پاکی و پارسائی بود بعد از آن با یک شو  
نمیدانم که چگونه قناعت خواهد کرد بیت ده مرده زنی دارم من تنها بسیار  
مان ای همه ماران و غلامان باری که معلوم رای ضحکه الزمان با و که  
در شهر غربت این قدر کاش پیش رفته است و همت سفله نواز شما اثر می تمام  
نموده که در عقب مکتوب آمده میشود با و که انبوه تر از خنک حاجی کشی گیران  
دو خسر سخره و چهار خسر پوره سخره و شش پور تا داشت و هشت زن و تاز  
خال خسر پور زاده و نوزده خسر قزاده شخر رهط اذ اباقو فواحی بلبه  
ضمی طلال اللیل فیما سرمد باید که خانه مستورتری و محله ناداشتم  
گیرند و بکنان کنان عرب و کولکان بی ادب راجع کنند و یک سال  
کری که مقرر فرمایند و زبونی بریدند تا آمده نامر و نامر و می و اسلام

[illegible]

و اولاد و اجداد خویش عروس نورانموده آید و این کاغذ را در زار و درخت  
 انزال بر قائمه حرام بقاعده تمام اجلاس فرموده شود و اما بعد از آن که مابعد  
 او از صفت نعال مصد گشت بهم خود کمز قیادت بسته و پیش خرگایان در  
 نعال ستاده آید و صا و رو و در اصل اعام و سبیل در واد تا یکساله نقش  
 زیادت در کیش بد خراپام شهوت غالبه او شد الزب بپاها کرده شود  
 و آنچه نقش زیادت از یکساله وصل گردد و بدل نفقه وضع اقتد ببت  
 گر نفقه رسد ورنه رسد بهم باری به از جانب نقش شرمساری نبوده و خسر و  
 قرطبان را و دل کرده و او دختر خویله مزاج را در پیش برزدن و پس  
 باز دادن پند های پدران فرمود و دختر نیز این مایه ده تذکیر را در گوشها  
 کس جای داد شعر و او صا یا ابو بانی و دواع به الا یا بنت فی است العمل  
 و وصیتها کرد و پدران تو در وقت رخصت آگاه باش جدا شوئی نه  
 کوئی به باید که از رسیدن نا منتظران را خبر کنند تا دشمنان ساخته منیر یا  
 در کون شهر باشی<sup>۱۲</sup>  
 و دوستان سوخته تیز زبانی شوند و جواب این نامه بدست قاصد  
 بفرستند چنان تعجیل که کوئی رسیدن تفتیش گرفته است که خاتون و من باز کرد  
 ره میطلبد شعر کو بقاصد که تیره تا کنی به و من بسته و من باز نماند تا ویر  
 پیوسته ما را بدعای لاخیر یا دارند تا بقاء شوم و خلعت می شوم شما با سع

۱۵۳  
 خورشید لفظ عروس واد  
 و برای متن لفظ انزال  
 و برای قائمه لفظ قاعده و با  
 صفت لفظ نعال و برای در  
 لفظ واد و برای اصلا اعام  
 و برای سال لفظ یا هم شب  
 و خرگایان شل خرچاس  
 کشندگان ۱۲ و در خرچو

۱۵۳  
 ر ساله خامسه اعجاز خسر  
 تخت غایب بر در داد<sup>۱۲</sup> نقش  
 و نفس بختی و برای دختر لفظ  
 خویله و برای پیش لفظ پیش  
 پند لفظ پدر و برای دوست لفظ  
 دشمن و برای سوخته لفظ زبانی  
 جواب لفظ زبان و برای جواب لفظ  
 و برای دهن لفظ دهن و برای دهن لفظ  
 دهن بسته و برای دهن لفظ



آفتاب و اهل مخافت روزی گردان شاد زحل او میخ شش جمع بینا  
 نخس السماره اذا اجمع الصبح مع الماء <sup>المساء</sup> تاریخ این مجاری حال دریا  
 که پایان یخ بر سر بزرگ رسیده بسیار قفا فرو آمده مصراع یعنی که شش شصت  
 هشتاد و دو بوده الدعای کما جری والداعی کما خری حرف چهارم  
 در برهه قبض و سفر مصراع اینک اینک برهه سحر بین به اطلاق کنند  
 متصرف معامله پسینه بی بی از جمعی که در بطن آمده است و روجه ادرار  
 نجاسته الدین مسخره بال شیطان علی شاربیه و باض الالبیس فی ریش فقه  
 اشیا فی که در بار زمی آید هشتاد و خروار گندم و ده خروار کوز پاریسی است و  
 کوز بهندی پنجاه خروار نو اعتماد و کسور کون بنیاد و اعتماد بر علامات دیوان  
 ابلیس علیه اللغه کند تاریخ کما ذکرنا فی العشرین بعد التسعین مصراع  
 اینک اینک نگر قبالة سحر به بستد قبض کرد صاحب حل یوچی سام  
 از جماعتی پریشان کار بر آزار بد کرد از ساقط العداله مردود و الشاؤ  
 بدین اسامی حسام قلیج صدیق سراج قصاب خونی کذاب سوزنده  
 عوانک شادی مود و ساعیک خراسان غماز سیه کار چار و اوار در حاکم  
 صحت نفس و ثبات عقل طاعاً و راغباً با جبار بی اگر اه از و از ج خبیثه

لفظ مخافتات برای زحل و زحل  
 مناسب ۱۱ لفظ زحل و زحل  
 خواست زحل برای کون بر سر بزرگ  
 ۱۲ لفظ کون و زحل  
 فراموش شود میان ما خوست این  
 هرگاه فراموش شود مصراع یا شام و این  
 محال است ۱۲ برای یک لفظ جمع  
 در اصلاح لفظ سماره و سماره  
 سماره متقلب بعضی ۱۲ لفظ تاریخ  
 ۱۵۴  
 رساله خامسه اعجاز خمسه  
 کوز بهندی پنجاه خروار نو اعتماد و کسور کون بنیاد و اعتماد بر علامات دیوان  
 ابلیس علیه اللغه کند تاریخ کما ذکرنا فی العشرین بعد التسعین مصراع  
 اینک اینک نگر قبالة سحر به بستد قبض کرد صاحب حل یوچی سام  
 از جماعتی پریشان کار بر آزار بد کرد از ساقط العداله مردود و الشاؤ  
 بدین اسامی حسام قلیج صدیق سراج قصاب خونی کذاب سوزنده  
 عوانک شادی مود و ساعیک خراسان غماز سیه کار چار و اوار در حاکم  
 صحت نفس و ثبات عقل طاعاً و راغباً با جبار بی اگر اه از و از ج خبیثه  
 لفظ مخافتات برای زحل و زحل  
 مناسب ۱۱ لفظ زحل و زحل  
 خواست زحل برای کون بر سر بزرگ  
 ۱۲ لفظ کون و زحل  
 فراموش شود میان ما خوست این  
 هرگاه فراموش شود مصراع یا شام و این  
 محال است ۱۲ برای یک لفظ جمع  
 در اصلاح لفظ سماره و سماره  
 سماره متقلب بعضی ۱۲ لفظ تاریخ  
 ۱۵۴  
 رساله خامسه اعجاز خمسه  
 کوز بهندی پنجاه خروار نو اعتماد و کسور کون بنیاد و اعتماد بر علامات دیوان  
 ابلیس علیه اللغه کند تاریخ کما ذکرنا فی العشرین بعد التسعین مصراع  
 اینک اینک نگر قبالة سحر به بستد قبض کرد صاحب حل یوچی سام  
 از جماعتی پریشان کار بر آزار بد کرد از ساقط العداله مردود و الشاؤ  
 بدین اسامی حسام قلیج صدیق سراج قصاب خونی کذاب سوزنده  
 عوانک شادی مود و ساعیک خراسان غماز سیه کار چار و اوار در حاکم  
 صحت نفس و ثبات عقل طاعاً و راغباً با جبار بی اگر اه از و از ج خبیثه

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی

۹/۱۰/۱۳۹۲

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

براست و جلاله

بسم الله الرحمن الرحيم

100-100000

سید احمد علی

۱۰۰

100

رسالة خفاء

وہی ان کے لئے ہے

دستور کار

بازار

معانی لغویہ

دکتر ادیگ

مجلس شورای اسلامی

وہاں سے واپس آئے

اکت لفظاً

دفعان لفظ

بہارِ افسانہ

فانما مناسيب

...

این راسی ۱۳  
دلیلی تمام شد  
بلندت بخانه نرفت  
فردم دیو خفا  
مجلس قمارخانه

گاه بکلیه قلم قناب خزائن غیب میگردم و گوهری از در این شهر بیرون  
 می آورم تا دره التاج سروران سخن گردانم و گاه بزیر دستی فکر نگاشت  
 و حبیب فلک می افکنم و نقدی درست چون دینار خورشید بر یکشید  
 تا روز بازار عالم را بدان گرم دارم چراغهای انجم درین سودا میسوختند  
 که دوده چیری بنجامه من توانند رسانید زحل که هند و سیست کثر سخن گوش  
 میداشت که بدان عبارت زبان راست کند و بر حبیب که قاضی سپهر است  
 زانو شکسته سبق ادب درست میگردم و مرغ سرخ چهره از گرمی این  
 هوس میگذاخت که برای جدول کتاب این کتاب خود را در صفت  
 نیلے شگرت سازد و اسد آتشین بخواست که نور آفتاب را حل کند  
 و پیش خاتمہ کاتب آرد تا لطائف این صحائف بدان آب ز تعلیق  
 کند و زهره از صریح کلیم بمشامتی مست میگشت که هر بار اصولش انگشت  
 و دست بردست میزد و آتش طبع در عطار دوزبان میگشتید و عطار  
 خود را بر سر آن آتش سپند می ساخت و باه که در نیمه شهرش میشین کامل  
 نمیگیند گرد بر گرد این دقائق بر می آمد و میخواست که چندان نور کمال  
 گرد کند که در تمامی شهر بکمال بی نقصان روشن شود و آسمان که پوشش

لایق  
 لفظ قناب و خزائن بهر گوهر لفظ  
 در دیوان دره التاج لفظ سرور  
 و سیاست که در سر در است لفظ  
 و انگشت و برای فلک لفظ خورشید  
 و برای نقد لفظ درست و دینار  
 و برای خورشید لفظ روز و گرم  
 و برای گرم لفظ مرغ و سوخت و  
 سودا و دوده و برای زحل  
 لفظ هند و برای آتش لفظ شگرت  
 ۱۵۶  
 رساله خاصه عیال خسرو  
 و عبارت و برای گوهر لفظ  
 و عبارت و برای حبیب لفظ قاضی سپهر  
 و برای زانو شکست لفظ سبق  
 و برای مرغ سرخ لفظ چهره از گرمی  
 لفظ گردانست و برای جدول لفظ  
 کتاب و برای آفتاب لفظ شگرت  
 زانو شکست و برای آتش لفظ  
 و برای اسد آتشین لفظ شگرت  
 و برای خاصه عیال لفظ خسرو  
 و برای کاتب لفظ کاتب  
 و برای آب لفظ آب  
 و برای تعلیق لفظ تعلیق  
 و برای انگشت لفظ انگشت  
 و برای اصولش لفظ اصولش  
 و برای نیمه شهرش لفظ نیمه شهرش  
 و برای نور کمال لفظ نور کمال  
 و برای پوشش لفظ پوشش



دو سبب است اول آنکه چون طبع محل کاتب ماده فکر را در کار می آورد  
 آن ماده بجای زائیده میگردد که نتایجش در مرابطه یک بند و دو بند  
 نمی گنجد بناچار رشته درازش داده میشود تا منیرا بدعجب ماده که هر چند زاده  
 بر می آیند زائیده تر میگردد و چون کار زادن بجای رسید که در یک طبقه  
 کتب بدست سی محرمی صحیفه را بر آرد همان زاده کرد و ششم میخیزد که محل  
 معانی ذکر هم الله بر فضول حل خواهند فرمود و بعضی در ست غنان قلم که مایه  
 تذکیر پیش دارد کشیده میشود تا در لپن کاغذ قطره بچکاند که اگر همچنان بود  
 و تناسل گذاشته شود بدست که چندان طولیده بر طولیده و نظر دارد و  
 که آخرش کند برگردن آنکس را که بر دارد و سبب دوم آنکه در زینت بهتر  
 اگر عرصه نسبت تنگ است و اگر وسیع بر ششم باریک و فائق کفچیک  
 سفید کاغذ نخیه سیاه میزنم و بشیرینهای بی شرنک آرایش میکنم  
 چند آنکه صنعتهای این نسبت آنچه در زیر غاشیه اختفا پوشیده مانده است  
 بیشتری هنری برون افتد بدست تا شاه سواران سخن در پرداخت  
 گیرند نمونه بارنوزین <sup>برپور است</sup> نوشت ساخت و ضمیر بنده هنگام فکر تپداری دعوت  
 عام است که در وی معانی بسته و ناجسته از عالم غیب بمانند همانان

دنا خوانده

۱۵۸  
 رساله خامسه اعجاز و خیر و خوب  
 و بهر ششم لفظ با سبب  
 و برای باریک لفظ و فائق  
 برای ناسه لفظ کاغذ و سفید  
 لفظ سیاه و برای شش  
 لفظ شریک و برای اختفا  
 لفظ هنری و برای  
 پوشیده و لفظ سواران  
 ناسه نازی و برای  
 لفظ همان و خوانده و ناخوانده  
 ناسه است





و چون در محلی ربط یافت که اگر بکشایند مقدمات دیگر مختل گردد و طبع در استقامت  
 آن رخصت ننمید بدلفرورت رقم چو از بر او می کشم که اگر این ماجر کسی را  
 دروغ نماید در جواب باید گفت که چون بنده درین قضاوت بجل اجتهاد  
 رسیده است و جامع چندین مجلد صغیر و کبیر گشته و باتفاق اجماع و جهات  
 قول مشهور شده چه محتاج است که آنچه رقم سبق دارد بر سم بشد پاش  
 بلکه اگر کنم از اینجا که قریحه بنده کالائنه جاریه است اگر گذر باد حفظ بی خلل  
 باشد هرگز بر ندهم صحیح امام زفرانی که یکبار مستعمل شده است دوباره  
 استعمال نیاید بپیت بی خواست زدم و آب مستعمل دست و همان  
 زفر شدم که آن نیز حق است و بر آئینه طبع روشنند لان پوشیده نیست  
 که اندر آنچه آئینه در دو رخویش روشن نبود و هنوز در طبع آهن بقوت  
 منطبع و فعل صانع بدونه پیوسته حکیمی که ساختن آئینه اول در طبع او  
 مصور گشت اگر پیش کوران و کورولان در بیان آوردی ایشان را  
 آن نمایش چون خیال آئینه صورتی نمودی بحقیقت اکنون آنچه بنده را  
 در ذهن صورت بسته است پیش از انست صفت کردن هم بدان  
 آئینه ماند باش تا آئینه معنی که از صدقیل خانه طبع بنده بیرون آمده است

قضاوت لفظ جامع  
 و صغیر و کبیر و طبع  
 لفظ اجماع و برای قول  
 لفظ رقم و سبق و جهت  
 و کالائنه و سبب  
 قول کالائنه جاریه  
 مانند نمرای روان  
 برای انداختن لفظ  
 ۱۶۰  
 رساله خامسه عجایب و معجزات  
 لفظ اجماع و جهت  
 زفر و کورولان و کورولان  
 این خنجر و کورولان  
 یکبار لفظ و دوباره و کورولان  
 آئینه لفظ و کورولان  
 طبع لفظ و کورولان  
 برای آئینه لفظ و کورولان  
 صورت و خیال و در صورت لفظ حقیقت و کورولان و کورولان  
 مابین لفظ و کورولان و کورولان  
 بر آئینه لفظ



پرداختن اصناف عمر باشد من خود در هر تصنیفی شمه روزگار ضائع کرده ام  
 بیت دیگر هنوز درین محرقه چه خوش کنم که شاد گردم چون ابلهان تصنیف  
 طائفه که درین کتاب سخن خواهند گفت از چهار قسم بیرون نیند یا اهل لفظ  
 اند یا اهل معنی یا اهل لفظ و معنی و یا نا اهل بی لفظ و معنی و آنکه نظرش بر لفظ است  
 او از جمله لوح عبارت سیاهی دیده است و بس او را انگشت بر حرف  
 تهجی باید نهاد نه بر معنوی و آنکه سبقت معنی دارد او خود در غرض لفظ  
 چنان فرو رود که هیچ خس و خاشاک لفظی نپزدازد و آنکه تحت لفظ و  
 معنیش حرف اللسان است او باید که بر سر انصاف چون الف است  
 بایستد و مریبند که صاف تراز معنی و گوارا تر ازین لفظ آوردن این کار  
 دارد که اگر ممکن است حرف مارا به تهجی انگشت نهادن چه حاجت الی ام  
 معانی پیش دست که برای خود علیحدہ کتابی به تصنیف باید رسانید  
 تا همان انشای نسخ نسخه دیگران گردد و آن منسوخ مسموح را در نسخ مسموح  
 دیگران زبان رنجہ نباید کرد و آنکه نه لفظ دارد و نه معنی شعر او خود نکند  
 کتاب مارا تکرار به و رتیز کند گوش کن بانگ حمار بهشتی چوب شکاف  
 و چوبک نویسان که بعضی خویش را بر سر چوب کرده علم میسازند و بعضی

اصناف لفظ اصناف معنی  
 بعضی بیهودگی و برای اسکات  
 لفظ سخن و برای اهل لفظ  
 نا اهل و برای لفظ معنی  
 و برای لوح لفظ عبارت و سیاهی  
 و دیده و انگشت و حرف  
 تهجی و خس و خاشاک و لفظ  
 و معنی و لفظ اینست که حرف  
 الف بر سر انصاف و درین

۱۶۲

رساله خامسه اعجاز خمس و سبک

لفظ راست و برای لفظ  
 لفظ ممکن و برای سبک  
 تهجی و لوح و برای سبک  
 لفظ تصنیف و انشا و برای سبک  
 لفظ نسخ و مسموح و نسخ و  
 مسموح و نسخ و برای سبک  
 لفظ معنی و لفظ و برای سبک  
 لفظ باب و سبک لفظ حمار  
 و برای چوب لفظ چوب و برای  
 علم لفظ علم





نمیشاید که ایشان را بشعر و صفت کند زیرا که بجز را بشعر خواندن بی آب گردان  
 بجز بود و همیشه بجا می کل و اما المعانی به به مادام فی الدمار مانی به جا نگه  
 عبارت آید از این شریعت سائل گردد و مستعدان کامل را چندین  
 محیط علم و غیره شود و در مقامی که براعت سپهر خوش اقلام جاریه را جریا  
 دهد و بجز آن را چندین سفاین نفایس رخ روان بر روی آب آید  
 پراز و در آن شهاب ثاقب از ان آسمانهای بلند این کتاب یون  
 خط را بجلی بیرون رانده است تا شیطین آتش را محل آسیب نموده  
 بدان غلط که غریمیت شهابی در رجم عفاریت اعلا جزم بوده است لاجل  
 که درین عرصه هیچ غول مواخذة ثانی نمانده است مگر آنکه بنده به اصرار  
 دیوانگان از تبعیت امر مولانا چون ویوی که از فسون پای بیرون  
 نهند تجاوز کرده است و جای بجای شیطانی را بر عزم خود مردم انگاشته  
 یعنی خط را صواب پنداشته و نگذاشته که آن سایه خانگی از خانها  
 سخن بیرون رود پس در بنصورت خانی شده است که برای جان  
 خویش ابروی را جانی تصور نموده است و در حق آن ساطین شیطانی  
 که تبدیل صورت کرده است بغلط حسن تحقیق بجای نیاورده و آن

این قول بجا  
 از سیاحت کند و سیاحت  
 تا وقتی که در روی آب باشد  
 و طاعت میکند و در آن وقت  
 معنی طاعت را که در آن  
 شریعت و در آن وقت  
 و بعد از آن  
 و سفاین و سفاین  
 بعضی از آن شهاب ثاقب

۱۴۵  
 رساله خامسه اعجاز خسر  
 شیطین لفظ بلند برای  
 دیوانی غریمیت لفظ شهابی  
 لفظ عفاریت و لفظ لاجل  
 عفاریت لفظ دیوانه  
 شیطان و اهرمن برای خط  
 لفظ صواب و برای خانه لفظ  
 مناسب ۱۲ خانه سلطان مکان  
 وادای چیزی و خان لفظ آن  
 چون که خان  
 و شتر خان یعنی که مرغان و شتر خان







عار ندارد و بشاگردی خویش و استادى من معترف گردود و ذکر مراد طرا  
 طرز خویش چون نام زردوز از زردوزى و خطاب نسج بافت و نسج کما  
 علم علمیت ساز و احتمال دارد که چون من ویرین در وقت از سرشته  
 انصاف در نگذر و مصرع نسج و حد گردانند خدایش و هر قلای که از  
 دل خویش تار برنجی که جوی نیز و بجهله تواند یافت و تار باز بر عم را بدزد  
 و در آن در دوز کند بوقاحت از آن وز دیده چنان در رود که ریمان  
 و چشم سوزن بهیت ز صانع خواستم تا سوز و دوا کترش سازد چه  
 زردوز خیاطت کار باز زردوزی گفته من که در نسبت لطافت دعوی  
 بلاغت میکنم من هم میدانم که مانند چنین رحم در لطن این کاغذ چنین  
 و میدم چه خونها فروم تا این اطفال بالغ را از مشیبه ضمیر بیرون کرده  
 در قفاط حیرى کاغذ پیچیده و پیش بزرگان و بشته و ایشان فاشه  
 اخلاص برین بهشتیان و میدم که قره العین اعیان معانی کردند  
 رای العین روشن کرده ام که پیر نظر ایشان دیده پذیرا کنان  
 خواهد ماند مع نذر از بصران بالغ نظر خواهش میکنم که چون درین جوانان  
 شانزده ساله که در اوج حسن رسیده اند و خط پیدا کرده نظر فرمایند

ملاحظه برای زردوز  
 لفظ در وقت و برای نسج لفظ  
 علم برای نسج لفظ و حد  
 و برای دود لفظ خدا و براس  
 قلاب لفظ قلب و هر قلب لفظ  
 و برای تار لفظ زردوز و دوز  
 و برای وقاحت لفظ دیده و  
 چشم و بر ریمان لفظ سوز  
 و برای سوز لفظ کتر  
 و برای زردوز لفظ خیاطت

۱۹۸

رساله خامسه اعجاز خسرو

برای چنین لفظ چشم و چشم  
 لفظ لطن و اطفال لفظ بالغ و  
 و برای اطفال لفظ بالغ و  
 نسج لفظ نسج و برای م  
 لفظ خون و برای قفاط لفظ  
 و برای پیچیده و بزرگان  
 لفظ اخلاص و برای فاشه  
 لفظ قره العین و بشته و  
 در اعیان معانی و جوانان

و برای جوان لفظ شانزده سال و معانی و بزرگان

بزرگوار

رسالة خامسة  
فتاویٰ ۱۲۰۲ از بهار علم و کرامت  
محقق لفظ قابل و بر این خیالات  
لفظ تصویرات و بر این اصطلح  
لفظ ابطال و افساد و اصلاح و  
ماح و شق ۱۲ اصطلح و  
خلاف افساد علی فان یک معنی  
سه که چنین اصطلح خواب نیست  
خود عارضش نه اندک سرفراز و  
نواخواه شدن و نه افروخته شدن  
کلام صغیر اصطلح بلکه فطرافته  
بی بهره باشد از حقین و فطاف  
نشد است

لفظ شایسته است  
میرزا محمد باقر  
نویسنده این کتاب  
دارم در نظر دوستان  
اصلاح خط و کتابت  
تقریر نماید و بعد  
از آن خانه که  
اصلاح خوان کرده  
است





برای بیان غلطی  
در کتب و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات

در پیش دارم از پیش نگذارم پی گرفته میروم بگو که از ان دلالت بمنزل  
و او که دانند ذکر اکثر ابرسم بیت در انجا روم باستان نیاز به کنم بازو  
مستعد صدق نازده چون من باغی این شجره ملعونه را که شاخ بشاخ رفته  
از خون جگر آب داده ام تا از و گل سرخ روی من شکند و گمان برده ام  
که هر چند این نهال من نامی شود و من نیز در منهل آبروی نامی ترش شود  
و بسبب آن شجره همیشه از شجره طیب دور مانده ام و میدانم که انشا الله  
در نهایت ندامت بار خواهد آورد و از انما خواهم شد که لا کلمون من شعبه  
من زقوم اما چون وجود خاکی من آبی و آب و گل خویش بهوای دل  
و آتش طبع این درخت خار بر آورده است بکیمی که صغ توان خوار تر  
انگبین و گل از خار پیدای آر که بدین غرس بی عرس باد قبول خویش  
وزان و از ان که من جانی از وی در دنیا سیوه نیکنامی چینم و در آخرت  
نمره بی و به کاری و الله اعلم بیت و لا تجعل غراسی مثل روحه تقاطر  
منه و در کان ستاره الهی درین خمسه مفروده که منطلق طبعی کاتب است خود را  
بدین مقولات سرشته بنیوسفان حکمت می پندارم و جوهر خود را  
با عراض لا بقا قائم ابدی تصور میکنم و عطا درین تصور تصدیق میکنم

برای بیان غلطی  
در کتب و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات

رساله خامسه اعجاز خسرو

لفظ غایت بیایی  
و با اسرار از لفظ آید  
و با اسرار از لفظ آید  
و با اسرار از لفظ آید  
و با اسرار از لفظ آید  
و با اسرار از لفظ آید  
و با اسرار از لفظ آید  
و با اسرار از لفظ آید

برای بیان غلطی  
در کتب و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات  
و کلمات و کلمات



لا اله الا الله محمد الرسول الله صلى الله عليه وسلم

جمعین فقط

167

رسالة المختار

وہی کہ جس نے اسے

د. بزرگمهری

10/20/2010

مجلس شورای اسلامی

10/10/1944

رسول نظام

100

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی

1957-1958

تقریباً ریشہ قلم بادور قلم غلام محمد صاحب پیراودہ اخبار کینو

شہزادہ کتبت بجز لوتیرید ترے بد سحر احوال لائے الفطاس باقلم حضرت امیر خسرو دہلوی رحمۃ اللہ علیہ کی تصانیف بکثرت  
 سے اعجاز خسروی بھی ایک ایسی کتاب ہے کہ سائنس و آج تک بڑی بڑی مثنوی اور فاضل و ادیب اور فصیح و بلیغ گذری لیکن کسی نے ایسی  
 کتاب نہیں لکھی جس میں فنانشا کو متعلق استقدر صنائع بدائع اور لطائف ظرائف اور دقائق حقائق و نکات و معانی بیان کی ہوں اور  
 اختراعات و ایجادات متنوعہ کا التزام رکھا ہو سچ ہے کہ سبب و فیاض سے یہ حصہ حضرت امیر خسرو ہی کے لیے مخصوص تھا اور یہ خزانہ گو  
 کہ انجوائی ان لہ انوار تحت العرش مفتاحہما السنۃ الشعر انھیں کیوں اسلیزیر عرش الاعلیٰ قفل تھا جسکو اس فخر المقتدرین نام المصنفین  
 نے اپنی کلید زبان در نشان سے کھول دیا اور لکھ کر وقف عام کیا اس میں کلام نہیں کہ جس طرح حضرت امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ سے احیاء العلوم  
 اور حضرت مولانا روم سے مثنوی شریف اور امیر و الشیخ وغیرہ فصحا و عرب سے سبغہ معلقہ اور نظامی سے سکندر نامہ اور سعدی سے  
 گلستان و بوستان یادگار اور مقبول روزگار ہیں اسی طرح حضرت امیر خسرو سے اعجاز خسروی یادگار اور منظور نظر اولی الابصار ہے ایسی  
 کتابیں اور ایسے مصنف نہ پیدا ہوئے ہیں نہ ہوں گے جو شخص مذاق سخن لکھی ہیں اور نیز وہ لوگ جنگو فنانشا کو حصول کا شوق و تہنیت  
 ہو اس کتاب سے پورا پورا استفادہ حاصل کر سکتے ہیں اور ان کے مطالعہ سے نہ صرف فارسی میں ذہیر بنے نظیر ہو سکتے ہیں بلکہ عربی کو علم  
 ادب میں بھی بہت کچھ استفادہ کر سکتے ہیں کیونکہ جو اشعار عربیہ نظم و نثر فارسی کو ساتھ لکھے ہیں وہ زبان کی حیثیت سے کسی طرح کلام  
 اہل عرب سے کم نہیں ہیں اور محاسن شعری اور خوبی بیان اور فصاحت میں کہ اعتبار سے تو کمین بڑھ چکے ہیں لطف یہ ہے کہ اس کتاب سے ایک بہت  
 بڑا فاضل اور ادیب اور انشا پر داغ بھی علی وجہ الکمال قائمہ اوٹھا سکتا ہے اور ایک طالب علم بھی محروم نہیں رہتا اگر یہ کتاب بخشی نہ ہوتی  
 اور باہج شرح و حل لغات اور ترجمہ اشعار عربیہ وغیرہ کا اہتمام نہ کیا جاتا تو شاید سیکڑوں بلکہ ہزاروں میں ایک شخص بھی نہ سمجھ سکتا  
 فی زمانہ جنگو مثنوی فہمی کا دھوی ہو اور جو علم و فضل اور انشا پر دازی میں اپنے آپ کو کچھ سمجھتے ہیں اور عہد دانی کا دم بھرتے ہیں اگر وہ  
 حضرات یہ کتاب ملاحظہ فرماویں تو یقین ہے کہ ان کے حوصلے و تہجائیں کہ کس بلا کی کتاب لکھی ہے کیسے کیسے الفاظ جمع کیے ہیں کیسے کیسے  
 نقرے لکھے ہیں جنگا ایک ایک لفظ طرح طرح کے لطائف و معانی اور صنائع بدائع پر مشتمل ہے یہ کتاب عیار الدین غوری شہنشاہ دہلی  
 کے زمانہ میں تصنیف ہوئی تھی چنانچہ اس پادشاہ کو تھا بھی اس میں انھیں صنعتان میں بیان کیے ہیں اعجاز خسروی کو پانچ رسالہ ہیں جو  
 بجای خود ہر ایک لاجواب ہے خود مصنف علیہ الرحمۃ آغاز کتاب رسائل الاعجاز میں فرماتا ہے بفضل مثنوی بدائع آغاز دوم ترتیب میں  
 ترسل بطراوے کہ سیلاب اطافش قلم عطار در پای راست ستاون نہدہر موج لطافش بر جیس را آب از سر گذراندا ز صلافت  
 این جہیدہ مکتوباتی در بین کرام کتاب آید کہ کلام کا بین را بین تعظیم بذیل عزت آن باشد دانور دای این پر بیان رقصا و در آستین  
 فضلا و انس و جان افتد کہ روح الامین پیونہ جانش سازد خضر کہ پیش ازین سچندین ہزار سال آب در سیاہی انداخت ہمانا انشا  
 این نسخہ را انتظار سیکرہ وقیمی کہ چندین دور در بیت محو و متکف گشت مگر قرأت این کتاب راتر صدی نمود ہم در دیوان ازل کہ این  
 دفتر تخریر پیوست قلم قضایا سود و ناابد کہ روز و شب نباشد این سواد و بنیاض خواہد بود و اگر از جهان برود روز و شب مثنوی نہ لکھ  
 مقام ہر دو نگہ دار این بیاض و سوادہ تخفی نہ ہے کہ جس طرح اور ارباب تصانیف و نظیر و دبیران شاہیر نے اپنی اپنی کتابوں کو  
 ابواب اور اقسام و فصول کے ساتھ ترتیب دیا ہے اس کتاب کو بجای او کے خطوط اور جوف وغیرہ کے ساتھ نامزد و مرتب کیا ہے  
 رسالوں کی محل فہرست یہ ہے اگر سائلہ الاولی فی المفردات و المركبات یعنی ہر سال پہلا مفردات اور مرکبات کے بیان میں

نشتل علی عشرہ خطوط (شامل ہوا پورس خطوط کے) الرسالۃ الثانیۃ فی المکتوبات نشتل علی عشرہ خطوط  
 (اسین مکتوبات کی ترتیب وغیرہ کا بیان ہی الرسالۃ الثانیۃ فی المکتوبات نشتل علی خطین یعنی تیسرے  
 رسالہ میں عبارت و انشا کے لطائف اور صنائع کا بیان ہے اور دو خطوط پر نشتل جو الرسالۃ الرابع فی البدایع المعنیۃ  
 نشتل علی خمسہ خطوط جو رسالہ بدایع معنوی کے بیان میں ہوا اور اسین پانچ خطوط پر) الرسالۃ الخامسۃ فی السوئیۃ  
 من المنشآت نشتل علی ستہ خطوط۔ پانچواں رسالہ حبیبین طریق عبارت قدیم انشاؤن کے طرز پر جو اسین چھ فصلیں ہیں۔  
 خط اول در کیفیت چند مختلف کہ نمودار آن ضروریست مشتمل بر ہشت حرف خط دوم و سوم و وفورات مشتمل بر پنج حرف  
 خط سوم در لطائف الفاظ نحو و تصریح وادوات و حروف تہجی و آنچه بدین مناسبت است و نمودار انگشت در ہشت حرف  
 ہشت حرف خط چہارم در نوادری کہ از الفاظ و اصطلاحات علوم خیر و مشتمل بر چار حرف خط پنجم در الفاظ معلوم  
 ترسلات قدیم و نمودار استعمال برسم جدید مشتمل بر نہ حرف خط ششم در مناسبت ترکیب الفاظ و القاب و اسامی  
 و کتابت کہ از اول نامہ تا آغاز غرض آید مشتمل بر سہ حرف خط ہفتم در آغاز منکرات و اغراض مکتوبات مشتمل بر ہشت حرف  
 خط ہشتم در ادعیہ قدیم و جدید بر سبب حکایت مشتمل بر سہ حرف خط نهم در تاریخ مشتمل بر ہشت حرف خط دهم  
 در شدائد نسبت مشتمل بر ہشت حرف ہر آنچه اندر و حرف کن معانی است کہ ازین وہ خط توانی کہ معلوم بہ بماند این  
 رقم چون نقش بر سنگ کہ کہ بنشیند بدل چون نقش در موم کہ خط اول در کیفیت چند مختلف کہ نمودار آن ضروریست مشتمل  
 بر ہفت حرف اول در باب اسے شریعت مترسلانہ قدیم و روش جدید کہ از عین طبع متبحران ہند معوج زدہ حرف  
 دوم در باب عیشہ ابدان طرز حرف سوم در وصف طرزین پختہ مترسلان و بیان خامہ راہنہ جدید کاتب حرف  
 چہارم در گستن جانک تہنیز الذین مغرہ و ہم از سلک نظم و کمالش سوار پو شایند حرف پنجم در معذرت شعر عربی و تخریر  
 حرف ششم در ترک پیرایہ لفظی حرف ہفتم در التماس تصحیح و اتقان کتابت این کتاب سہ این بیت  
 کہ روح راست خانہ کہ ہست از پی فرق و میانہ آس قدرست سو اگرچہ کتاب کی ترتیب ظاہر ہو سکتی ہو لیکن اسکی انشا پرا  
 کی تمام خوبیوں و پوری پوری آگاہی جب ہی ممکن ہو کہ اس کتاب کو من اول و آخرہ دیکھا جاوے اسکی ذات فیض آیات حضرت  
 امیر خیمرو علیہ الرحمۃ کی محتاج تعریف ظاہری کی ہنیں اور نہ یہ کتاب اور اسکی محاسن اہل نظر جو غنی و پوشیدہ ہیں بلکہ ایک عالم  
 جانتا ہو کہ کس تہ کی یہ کتاب ہو اس واسطے ہم نجوے طوالت اسوقت کچھ اور لکھنا نہیں چاہتے صرف اس طرح کا اظہار ضروری سمجھتے ہیں  
 کہ یہ شاہد معنی جبین عرائس و فریب سخن رنگ برنگ و لباس میں عاشقان معنی کو اپنا جو ہیں و کہانی ہیں اور جو راہ ہشتی کو تہ  
 جاوے سے شرماتی ہیں دفتر اول اس انشاء سراپا اعجاز کا اس طبع میں بختیہ عالم و بدل مولوی غلام حسین صاحب کنوری طبع جو  
 چند روز میں دست بدست فروخت ہو گیا پھر اعطش العطش خریداران و ہشتی خیالی راہم صاحب مرحوم کی ہشتی نکل کتاب کو  
 یکجا کر کے اسطورہ ترتیب دیا کہ دفتر اول میں جو حواشی سابقہ تھو وہ بدستور رہی اور جب قدر حواشی و اصطلاحات ہشتی خیالی راہم صاحب  
 ایجاد کو وہ بھی شامل رہے اور باقی دفتر حسب تکلیف ہشتی صاحب مرحوم کو جاہ اپریل ۱۲۹۲ء مطابق ربیع الاول ۱۲۹۲ء ہجری طبع  
 ہشتی نو لکھنؤ صاحب لحدوت طبع او وہ اخبار میں باہتمام شایستہ و کاغذ عمدہ و نقیصہ کر کے نشین اعجاز طبع ہوئے سے فقط

POLICE

قطبہ تار سنجہ من شایع طبع نو انجیا جہر خان صاحب

طبع کردید چارین پختہ نادری جہر خان صاحب طبع نو انجیا جہر خان صاحب طبع نو انجیا جہر خان صاحب طبع نو انجیا جہر خان صاحب

CALL No. { 19155132 } ACC. No. 2130  
 AUTHOR - خرد امیر الولی دین محمد الدینی  
 TITLE - عجاای خردی

T26.03.01.

68.9.408

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME  
 OF ISSUE



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

